

Digitized by the Library and Information  
Centre of the Hungarian Academy of  
Sciences



Perzsa 0.4.

187-224 21.4

برج  
یونان اور تونس

دستور  
الفن و الفهم  
عبد و فانی  
محمد علی و رید  
2. اعظم  
فضائل  
برائے  
از قلم  
سید

ALFVAKADEMIA  
HÖNYVTÁRA



## هَذَا كِتَابُ قَوَافِي نَامَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَعِينُ  
 الحمد لله الذي خلق اللسان في تركيب اللسان واعطى باللفظ والبيان والصلوة  
 على نبيه وصفية افصح العرب والبيان وعلى آله واصحابه كل ثمان چنین گوید مؤلف  
 این تالیف غریب و مرتب این مرتب عجیب داعی ادیب غزالدین بن شیخ علی الدین الحسینی  
 احسن الله عواقبه کربابی شعر برداشتن قافیاست همچنانکه بنا و زن برداشتند و در  
 و شعر خودی قافیه میکنند و قافیه شعر را همچو کره رشته بود و در و در پس همچنانکه  
 مروارید را بر کره رشته بود و در الفاظ مصرعها بر قوافی باشد و راه برنده معانی باشد  
 قافیه بود و هیچ معنی است عراهم تر از قافیه نیست زیرا که کربابی شعر برست و بی قافیه خود شعر توان  
 چند معانی بسیار باشد و گاه باشد که شعر قافیه در مانده و سخن بر رفته شود و هر چند کند نیاید  
 و آن از بحر طبع نباشد بلکه از نیافتن قافیه و نیافتن قوافی باشد از جهت باشد که  
 آنکه در اصل نباشد و قافیه تنگ بود و دیگر آنکه قافیه بسیار بود اما شاعر ندانند ازین سبب  
 که بعضی شعر اشعری آغاز کنند که بگویند و در آن قوافی فراخ بود و بگویند این قافیه تنگ است



جمع  
نیک

میشود  
بالفقه  
جلد  
ولید  
ایچند  
اولور

الشعنه  
بالکسر  
وخلو  
شیم  
الشعنه  
الغراب  
بجفره  
الارض

قصب  
بالفتح

عوانی  
بالضم  
اولو  
کجه  
احقر

رکبه  
اغز  
وقر  
کجه

بخت  
سالمه

و لال  
شوق  
و هیت

هخ  
نانه  
محبوب  
برقع  
یونه

متخوف  
عظم

دستور  
بالفتح  
اصل  
و دهی

فضاله  
اضطر  
از قاع

اضطر

تشیب  
او دیا

تشیب  
او دیا

تشیب

عور  
ناجیه

عور  
ناجیه

نشاء  
اوز

نشاء  
اوز

حظ  
عنه

حظ  
عنه

مخلت  
بر

مخلت  
بر

و آن سخن را نام بگذارند و بر ده بیت یا پنج ختم کنند و گاه باشد که پنج قافیه بود الا چون  
از آن خبر ندارند فایده نبود چنانکه احیاناً در مضایق سخن گفتن از رید و غیر آن قافیه  
عذری میدارند چون آن در هیچ زبان مستعمل نباشد مهمل بود و ناپسند چون خواهند که  
قصیده بگویند و در آن غالی شرح دهنده با قسمی یاد کنند برسم شعرا و تبطیل بجانند  
از عهده قوافی آن بیرون نماند آمدن مکرر و شایگان بر آن ختم کنند تا برین  
مقدمه بر شعرا واجبست که رعایت قوافی کند و بر مجع مطلع شوند و مستحضر باشند تا  
در سخن فرو نماند و در سخن در ایشان کشاید و مقصود حاصل شود و این معنی شاعر است  
بدر حد مکرر آنکه اکثر و این و کتب لغت حاضر کنند و این بس مغذرت و تانسیم مرتب او  
مجموع قوافی دست آرد و آن یافت نمی شود و مرا این داعیه بود بسیار طلب کردم و جهد  
نمودم تا چنین نسخه آمدم میسر شود و هر وقتی که قافیه در ریاستی در دوا و این یاد در کتب لغت می  
یابست طلبید و آنکه یافت شدی و گاه نشدی و اکثر شعرا بتشویش قافیه در مانده اند  
و بعضی درد و این می طلبند و بعضی در کتب لغت و ظن بر آنست که اگر شاعر بجاه دیوان  
و بجاه کتاب لغت با خود دارد و هر گاه که قافیه باید شن منصف بسیار در آن مجموع  
طلب کند آن قوافی که خواهند و چنانکه مانندش نیابد و این معنی را آن جمله شایسته  
چون از همتا این فن یکی قافیه بود خواهستم که تانسیم در لغت جمع کنم بر قانون قافیه که جامع باشد



و مجموع قوافی را و شعرا از قافیه بن بر بستم چون آن نسخه را در ضبط آرند و بر قوافی آن  
اطلاع یابند بکتاب دیگر حاجت نیفتند و سرفه که خواند قصیده گویند یا معنی بهر قافیه که باشد  
از تازی و پارسی در آن لغت یابند بی شوشی و از جمله دو این نسخه بیست و شش و دستوری باشد  
و این طایفه را و دیگرگاه بود که شعرا و عده کرده بودند در جمع کردن این کتاب و می خواستم که  
سای هر چه تمامه با تمام رسام تازی و محبس مولانا معظم منشی النظم و الشرفه نادره العصور  
ملک الکلام مولانا خضر نصر الله ابن حاجی محمود شپه بدام فضا که از من صافی او در قافیه  
دو بین و طبع منیر او در مضایق بیان بی قرین است حاضر بودم و از اصول و فروع شعر و ادب  
شعرا از سر نوع سخن گفتنی شد چون علم عروض و دانستن قوافی و غیر آن کفتم همچنین نسخه  
جمع کنم در لغت بر قانون که بتدیان علم و شاعرا و دبیرانرا از آن قافیه تمام باشد چون  
در علم خطی و افرو و در شعر فقهی کامل و در دبیری و فنی فراوان داشت و می خواست که این مختصر  
نیز بهر مند باشد طبع منیر او بدین کتاب رغبت کرد و در جمع کردن چند بسیاری نمود و التماس  
می کرد و چون خاطر خطیر او را بدین نسخه مایل دیدم خواستم که آن عزیز و دبیر مقصود رسام  
بتجمل تمام در تمام آن کوشیدم و از قول و علیاری طلبیدم و قوافی که در دلویش شعر  
مستعمل بود جمع کردم و اگر ترتب لغت بسیار الفاظ کردم و بنا مستعمل التفات نکردم  
و تازی را از پارسی جدا کردم و بر ترتب حروف مرتب گردانیدم و مبوب و مفصل و این شکل

<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>	<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>	<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>	<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>
<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>	<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>	<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>	<p>الاداء فوق في صنعتي م</p>



[illegible]



عزرا متفی مشی وستی

صيفه صفت مشيه

خَا حَمَا <sup>مادر فرزند</sup> اِشَا <sup>شسته</sup> فَصَل <sup>صحنه</sup> صَحَا <sup>برنج</sup> خَضَّ حَمْرًا <sup>سرخ</sup> صَفَّرَ زَهْرًا <sup>زرد</sup> وَطَسَّى غَرًّا <sup>طغریا</sup> <sup>بشری</sup>

مَثَوَا مَنَّا عَدِمَا جَوَا سَلَوَا بَلَوَا حَلَوَا مَلَوَا  
جای ایشان موهبتش دورانه جوزا بلای ازاد گشته ملوک  
جوزا سَوَا مَعَنَا دُنَا عَقِبَا طَوَا سَهَلَا تَقَوَا  
سایه و مصلحتش مرادش از درختانش آسانی بهر کاری شهادت عین حق

[illegible]

تغیا سترًا ضَرًا لَا لَا وَیَلَا حَبًا حَبًا مَبَدًا حَقًّا  
 لغت ستر با دغنی کند و فقر و بیوقی وای آقا بدست میخیزد و بویوز گزین او بویوز آغاز کردن  
 عَنَقًا إِلَّا صَهًا بَغًا عَمًا ظَلَمًا مَلِكًا نَبَا كَلَامًا  
 سیم لغت ظاهر و سیم طوطی قصد تازیکی پناه زاره و غیر کیا هست

شوا لیل زرقا مِجَا مَرَعَا مَشْبَا عَوْحَا مِجَا حَصَا  
 بویان شب لایک موضع جات چراگاه خانه ازمنان کمان سبزو سنگ دیزه

قَصَبًا مِصْبَاء طِفْلاً سَلَوَةً سَمْعًا قَمَلًا عِلْمًا أَشْيَا أَدْنَى  
 ابخانه کوزه خرمایه کوزه کد ماهتاب سبزه پنجه نویدگر

صمیم الیاد

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf from an old book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small dark spots, possibly due to age or handling. There is no text or other markings on the page.

أَسْمَا أَغْلَا أَعْضَا أَعْمَا أَعْدَا أَمْعَا أَحْيَا أَجْرًا أَسْمَا  
اسماء اغلا اعضا اعما اعدا امعا احيا اجرا اسماء

أَبْنَا أَهْلًا أَفْعَا دَأْمَا جَلَفْنَا جَوَّجًا شَخْنَا عَجْمًا قَلِيَا  
ابنا اهلا افعا داما جلفنا جوجا شخنا عجمنا قليا

ضَوْضًا حَوْبًا عَيْنًا عَوْرًا دَهْمًا جَدْبًا دَبًّا حَرْنًا  
ضوضا حوبا عينا عورا دهما جدبا دبا حرننا

شَفْعَا شَيْضًا هَيْفًا مَحْنًا دَفْعًا هَوَجًا رَقْنَا كَلَفًا  
شفعا شيشا هيفنا محنا دفعا هوجا رقنا كلفنا

شَعْنًا فَحْنًا شَهْنًا أَهْنًا أَنْشَاءُ إِنْشَاءُ إِنْشَاءُ أَصْعَا  
شعنا فحنا شهننا آهننا انشاء انشاء انشاء اصعنا

أَحْيَا أَحْصَا أَمْضَا أَعْلَا أَجْرًا إِحْمَا إِنْكَا إِسْقَا  
احيا احصا امضا اعلا اجرا احما انكا اسقنا

أَقْدَا إِنْجَا إِصْطَفَا إِنْجَا إِسْتَوَا إِنْدَا إِرْقُضَا  
اقدنا انجا اصطفا انجا استوا اندا ارقضا

أَقْدَا إِقْضَا إِحْمَا إِلْقَا إِشْمَا أَفْرَا أَغْبَا إِخْفَا  
اقدنا اقضا احما القا اشمنا افرا اغبا اخفنا

أَقْتَا ابْتَلَا أَخْلَا اجْتَلَا اجْتَلَا اجْتَلَا اجْتَلَا  
اقتا ابتلا اخلا اجتلا اجتلا اجتلا اجتلا

أَقْتَا إِرْحَا إِقْتَا  
اقتا ارحا اقتا

أَقْتَا إِنْجَا إِمْعَا  
اقتا انجا امعا

أَقْتَا إِنْجَا إِمْعَا  
اقتا انجا امعا

أَقْتَا إِنْجَا إِمْعَا  
اقتا انجا امعا





مُبَرَّاتُ تَبَرَّاتُ شَكِيْبَا مُفَاجَا مُدَارَا مُعَادَا تَمَاشَا  
 قَدَرُ تَبَرُّدُ تَبَرُّدُ تَبَرُّدُ تَبَرُّدُ تَبَرُّدُ تَبَرُّدُ

تَقَاضَا سُوْدِيَا مَسِيحًا لِقَالَا هُوْدِيَا غَيْرًا حَاكَافَا **فصل** مِسِيحًا مَجِي  
وام باز خواستی عید شدش پیدا ایچو

عَمَّا عَقَلًا فَضْلًا فَقَهًا حَكَمًا شِعْرًا نَهْمًا ضَعْفًا

حُكْمًا سَعْدًا فَضْحًا جُلَسَا خَصًّا رَوْسًا حَفَّا شُرْكًا  
مَحْظِفٌ مَكْتَنٌ مَقْبَحٌ مَجْنُونٌ مَجْلِسٌ مَجْلِسٌ مَجْلِسٌ مَجْلِسٌ

اجرا فقرا رحما حاکما عضا کرما شهدا وکلا  
 2 نه دوان 2 درویش 2 بهیدان 2 نور دبان 2 نور کان 2 کویان 2 شمیدان 2 ویکان

خُصَّاهُ كُفَّ صَغِيرًا ظَفَا رُفَقَا أَمْنًا يَابُ السَّاءِ  
 2 دشمنان 2 نوزگان 2 خرمندان 2 کراهان 2 استوران 2 صیغه مصدر

خطاب خضاب نقاب سحاب حجاب جناب جواب

غُرَابِ حِسَابِ تُرَابِ عَذَابِ أَنَابِ رِقَابِ قِرَابِ رِكَابِ

الادب  
طوبى  
جمع ادب

الادب  
نفع الراوي  
حاجت ذكرك

الادب  
الانتظار

الادب  
فوقه

الادب  
فوقه

الاركب  
 واثقت اركي ما  
 جنب اركي وقيل  
 الاركب الفضول  
 الاركب  
 واثقت اركي ما  
 جنب اركي وقيل  
 الاركب الفضول  
 الاركب  
 واثقت اركي ما  
 جنب اركي وقيل  
 الاركب الفضول

بَدَلًا رُقْبًا  
فَسَقَا كَرَمًا  
وَوَدَا

الاصحاب  
الاختصاص  
الاختصاص  
الاختصاص  
الاختصاص  
الاختصاص  
الاختصاص  
الاختصاص



الاستلاب

دَبَابُ شَبَابٍ شَرَابٌ حَلَبٌ عَنَابٌ ثَنَابٌ مُدَابٌ صَنَابٌ

الاستعجاب

عَقَابٌ دَوَابٌ دَوَابٌ عَجَابٌ نَهَابٌ طَنَابٌ صَوَابٌ

الاستهبال

سَابٌ ثَوَابٌ عَقَابٌ جَنَابٌ قَبَابٌ ذِيَابٌ شَهَابٌ لُعَابٌ

الاستسباب

لُهَابٌ إِهَابٌ وَطَابٌ قُصَابٌ لُعَابٌ حِلَابٌ شِفَابٌ حِبَابٌ

الاستسباب

جَبَابٌ جَرَابٌ زَبَابٌ عَيَابٌ جِعَابٌ ضَبَابٌ رَغَابٌ كُعَابٌ

الاستسباب

أَيَابٌ فَصْلُ بَابٌ غَابٌ نَابٌ فَصْلُ أَلْقَابُ أَصْحَابُ أَحَابٌ

الاستسباب

أَرَبَابٌ أَكْوَابٌ أَغْرَابٌ أَنْسَابٌ أَسْيَابٌ أَصْلَابٌ أَبْوَابٌ

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

الاستسباب

فصل در بیان

اَطْنَابُ اِطْنَابُ اَعْصَابُ اَدَابُ وَهَابُ بَوَابُ عَقَابُ  
 تَوَابُ نَوَابُ قَلَابُ ضَرَابُ كَذَابُ لَعَابُ نَقَابُ جَلَابُ  
 عَابُ مَحْرَابُ مِضْرَابُ حِلَابُ لَبْلَابُ كَذَابُ حِجَابُ  
 دَوْلَابُ سِيْمَابُ اَتْوَابُ اَنْصَابُ اَهْدَابُ مِيْرَابُ اِخْرَابُ اَسَابُ  
 اِعْقَابُ عَلَابُ اَلْقَابُ اَنْيَابُ اَعْشَابُ سِرْعَابُ هَدَابُ  
 اَوْشَابُ اِحْبَابُ اِحْبَابُ اِعْجَابُ **فصل** اِخْتِجَابُ اِحْتِجَابُ  
 اِحْتِسَابُ اِضْطِرَابُ اِنْقِلَابُ اِرْتِكَابُ اِنْشَابُ اِلْتِهَابُ  
 اِسْتِجَابُ **فصل** اِسْتِجَابُ سَبَبُ سَبَبُ طَلَبُ سَلَبُ  
 اقْتِرَابُ

اَرِيَابُ  
 اَكْسَابُ  
 اَسْلَابُ  
 اَلْتَقَابُ  
 اَحْجَابُ



حَطَبُ شَعْبِ شَعْبِ ذَنْبِ عَجَبِ حَطَبِ تَعَبِ قَصَبِ  
 جرم افغان شکر دیر شکفته شدن خطرها زبان در

عَبِ طَبِ آدَبِ اِرَبِ رَطَبِ لَقَبِ نَدَبِ عَصَبِ  
 در بیرون آمدن دهن درختان خار خنجر خنجر خنجر

عَضَبِ لَهَبِ ذَهَبِ حُسَبِ جَرَبِ عَنَبِ ضَرَبِ مَهَبِ  
 خشم شعله آتش زرد بوی خوش انگور شکر موضع و زدن باد

رَجَبِ جَلَبِ وَصَبِ وَحَبِ نَسَبِ نَسَبِ عَقَبِ غَرَبِ  
 خطه شیر درخت بدو بختی ناله بسیار بده

نَقَبِ نَضَبِ ظَلَبِ شَجَبِ جَلَبِ قَتَبِ **فصل** آبِ رِبِ حَبِ  
 ایمنی بنز بخت نامه اندوه آورده پیکار آتش پدر بزرگوار دانه

شَبِ صَبِ صَبِ **فصل** جَبِ حَبِ حَبِ دَبِ رِبِ  
 دوفلور نورمار بوی خوش دهن دهن دهن دهن دهن دهن دهن دهن

**فصل** مَذَهَبِ مَشَرِبِ مَكْتَبِ مَهَرِبِ رُوعِبِ كَهَكِبِ  
 غفر راه موضع نهر دیوستان گریز کار باد غارت

مَكْسِبِ مَلَكِبِ كَوَكِبِ عَقَرِبِ مَحَلِبِ مَحْضِبِ أَشْهَبِ  
 موضع کس بازی کار کاه و دودر جنگل مرغ رنگدای آتش

مَوَكِبِ  
 اردو یعنی جمع سوار

اَحَبُّ غُبُغِبْ اَعَدَبْ اَصُوبْ اَغْلَبْ ثَعْلَبْ مَرَكَبْ

مَحْنَبْ اَحَبْ جَوَبْ سَبَبْ اَرَبْ مَكَبْ كَرَبْ اَحْشَبْ

اَجَرَبْ مَسَرَبْ مَحْنَبْ كَبَكَبْ اَشَبْ قَبْ مَشَقَبْ **فصل** مَوَكَبْ

مَوَكَبْ مَجَبْ مَقَبْ مَقَبْ مَسَبْ مَطَبْ مَعَبْ

مَشَبْ مَهَبْ مَذَبْ مَلَبْ مَعَدَبْ مَحَبْ مَحَبْ

مَلَبْ مَذُوبْ مَشَقَبْ مَعَاقِبْ **فصل** مَخَاطِبْ مَقَرَبْ

تَقَلَبْ تَسَعَبْ تَقَبْ تَرَقَبْ تَقْضَبْ تَقْصَبْ تَقَلَبْ

تَلَبْ تَقَبْ **فصل** تَعَاقِبْ تَعَاوَبْ تَنَاسَبْ **فصل** كَسَبْ

تَعَاوَبْ تَصَاحِبْ

مَشَبْ

مَمَادِبْ

تَصَحَبْ

تَقَلَبْ

تَجَسَّبْ



خط سبب شهب طب حب شعب نصب حب عجب  
 کار دشان آردا سازها و روشن زندهای خیمه آیدها شهنما نشان زندها نویسن

حب کرب نقب عرب حبش قلب قرب اهب کتب  
 دوبری غصها زوی بندها سوزی بار دوست بچوها بجاها بنایها بوسه های تمام توهای بیک

فصل جرب در رب زرب ضرب شرب عرب سرب شرب  
 جگر دروازه شکار کوفند زون باشام نوبه کما زنگ شرب

کرب فصل حب رب شیب عیب عیب سبب فصل  
 غم از میان کردن در کار و کار کردن و بخت کردن و کلاه آبر

دک صلب علب هلب خلص فصل طالب غالب جالب  
 جنت پختار پخت بادا کاد و در کاسو یلفز جویزن غلبه کنند برابری

جالب حالب سالب قالب صالب عالب غالب ثالب  
 آردن دوشدن دبایند کرد ایند بر عیب کنند بایند قوبه کنند

صالب خائب هائب ضائب غائب شائب قائب هائب  
 راست نویسد بیم کننده زدن فرودن آشنای و بست گنه بخشایان گیرند

کاسب حاسب خاسب حاسب عاسب کاسب لاسب  
 در وزن شمار کنند حکم کننده شتر درج در سنگار او کی گیرند چمنی و غری نازنشان بازیگر



شارب غارِب غاصِب ناصِب قاطِب قالب

حَاطِبُ خَاطِبُ صَاحِبُ حَاجِبُ وَاجِبُ جَازِبُ وَاهِبُ  
عزیز محکم بار آورد لازم کشنده بخشنده

حاجب کاذب نایب کاتب رایت ثاقب عاقب ساعِب  
 بنوده دار در پیش روی نویسنده کلام در دهه نورانی کننده بنی کمر

آقاي رايك ساكب راهب لارن خاض هوك عايت  
 نقيرن سوار آيروان راهد سايان محظفند. نيرن  
 نامي هردوي

فصل ناهیب شایب شایب جانب حایب منکب فصل  
زبان زنده غار زنده نویسنده جفرات کران  
دور از حاکم

مذاهب جوانب مواكب مراکب مواهب مواجب مراتب  
مذهبا گناه بازداشتن توکل عجبها واجبه مرتبه

فَارِيبَ مَآوِیْ حَوَاجِبِ صَوَاجِبِ دَوَآئِبِ كَوَاعِبِ بَرَايِبِ  
نَدِیْكَانِ هَمِهْ اَهْمِهْ بِلَمَزِ اِكْسُوهْ نَارِیْنِیَانِ اَسْمُوهْ

نوافل كتاب ملاخه مطالع الخ

سارها خازنه نایب کوزل بدوکر بدوکرنگ بازو کاهو ابوها تارکها خطا کند

مَحَارِبُ عَوَاقِبِ مَنَاقِبِ غَرَائِبِ سَحَائِبِ كَوَاكِبِ عَنَاقِبِ نَعَالِبِ  
جنگنده عقبها غمها، فتنها آبرها ستارهها غنچهها رنجهها

مَصَائِبُ مَعَايِبُ مَخَالِبُ رَعَائِبُ مَكَايِبُ مَخَالِبُ مَنَائِبُ  
مَصِيدِنَا عَيْبَهَا بَخْكَو غُرْغَانِ نِالِهَا یِ كَرَنَائِیَ تَوْضِیْهِا كِبِ صُورِهَا یِ شَرِیْهِا دُشْمِنَا

عَصَابُ اجَابُ مَاوِي ضَايِبُ اَرَانُ مَصَادُ شَوَارِبُ  
سرزندگی میکانیزم معیارها رقمها حرکات جامه های غربا دورها

مکایب فصل قلوب شعوب جنوب عرب غروب ضروب

دَنُوبٌ حَرْبٌ دَرُوبٌ ذَنْوُبٌ جَبُوبٌ جَوُوبٌ حَكُوبٌ عَكُوبٌ  
دَنَافِها حَسَمَها دُرُوازاها دَلُوها پَرَازِها زَانِها رِيانِها دوشِ

**فصل** محبوب محبوب محبوبات محلول مغضوب مضبوط  
دوست داشته شده دیر بوده شدن خط کرده دوستید احتم بقا نقیصه کرده

مَحْضُوبٌ مَسْلُوبٌ مَضْرُوبٌ مَحْسُوبٌ مَرْكُوبٌ مَكْنُوبٌ مَعْبُوبٌ  
دندله کرده دهنده دهنده دهنده دهنده دهنده

مَغْلُوبٌ مَطْلُوبٌ مَقْلُوبٌ مَشْرُوبٌ مَكْسُوبٌ مَنسُوبٌ مَرْطُوبٌ مَبْدُوبٌ  
غلبه کرده شده طلبنده کردانیده آشامیده کسب شده نسبت کرده ترباغه



مَرْغُوبٌ مَسْكُوبٌ مَنكُوبٌ مَنهُوبٌ مَحْصُوبٌ مَحْرُوبٌ اُسْلُوبٌ  
مغز کرده بر لایز منگوبیده غلزد کرده باغزوفه ناخواره کوزه از هر جن

بَعْقُوبٌ فَصْلٌ جَبَبٌ رَقِيبٌ طَبِيبٌ نَقِيبٌ نَجِيبٌ حَبِيبٌ  
بکند ز فصل دوست نگاه باز ز تهر کوه و کرد اجابت کند

قَضِيبٌ اَدِيبٌ كَثِيبٌ جَرِيبٌ نَضِيبٌ قَرِيبٌ صَكِيبٌ قَلِيبٌ  
شاه در جز ادب آموزند فزوده دیگر کرد مهر نزدیک چلب چاه

خَرِيبٌ مَنِيبٌ مَهِيبٌ لَبِيبٌ لَهِيبٌ خَطِيبٌ لَعِيبٌ مَصِيبٌ  
خارشند باز گردین با هیبت عاقل زیاده زننده خطا گویند هم بدی رسانند

نَسِيبٌ حَلِيبٌ حَلِيبٌ حَسِيبٌ رَنِيبٌ زَنِيبٌ حَصِيبٌ خَضِيبٌ  
مناسب آذوده اشتهر و کینده رد گو به مهر زن نبوز جانچند رنگ کرده

عَجِيبٌ غَرِيبٌ اَرِيبٌ شَرِيبٌ مَشِيبٌ جَشِيبٌ شَعِيبٌ حَطِيبٌ  
عجیبتن غارنهر حلیتمند شراب ابرو نازدشت باخوردن منگنه جابیب در هم

عَقِيبٌ رَحِيبٌ رَحِيبٌ لَعِيبٌ رَكِيبٌ رَطِيبٌ رَغِيبٌ قَشِيبٌ  
بخواندنی که آید بهر هفتون جعفره بر تو رشته قاپور تو فراخ گیم تو

حَرِيبٌ هَبِيبٌ سَكِيبٌ اَشِيبٌ جَنِيبٌ حَصِيبٌ قَسِيبٌ صَبِيبٌ  
ناخواره و زید زباد بر بوده سپید موی ناهش جگر کیده بانگدار خون رخسار

فصل

فصل

تَوْبِ تَعْيِبِ تَغْلِيْبِ

صیفہ نقیل

فصل تعذيب ترتيب تركيب تشبيب تقرب تذهيب تصويب تهذيب تنصيب

عذاب کردن - فرستادن آوردن - بناد کردن خوا - نندیک کردن - تکیب - تکیب

تأديب تَرْغِيبِ تَجْوِيبِ تَثْبِيبِ **فصل** قرائه صحابه  
تصويب توثيق تنقيب تعقيب

تَنْسِبُ تَلْقَبُ

سَحَابَه حَبَابَه ذُوَابَه كِتَابَه كِرَابَه عَسَابَه قَرَابَه ذُنَابَه ذُبَابَه  
 قُرَابَه كُوبَه فُيُوسُ قُوتُوتُ بَرَبَتُ خُوبُوتُ بِلَارُوتُ نَعْلُ

کبابه شابه صبابه صبابه عصابه فصل شیشه رغیبه ضربه طریقه لبیه نیکه  
دارو غلایار باقر درمک غو بهزد ناکرانی قمر و حرمه حرمه

قَصِيصُهُ تَرْيَهُ كَتَبَهُ حَقِيقَةً رَبِّيهِ جَبِيحَةَ خَلِيئِهِ نَضِيغَهُ مَضِيغَهُ

فصل مرتبه مشربہ کوکبہ دبدبہ فصل طالیہ سالیہ باب صفة مصدقہ  
مجاورت شایق

المساء نَبَاتٌ نَبَاتٌ ثَبَاتٌ دَوَاتٌ مَمَاتٌ هَوَاتٌ بَجَاتٌ  
 كَمَا هِيَ دَمْرَانِ اسْتَادَانِ دُرُكُ دَسْكَارُ جَمْعُ الْبَابِ فِي  
 الْمَاءِ هَتَّةُ الْوَيْسِ الْهَجَاوُ الْوَيْسُ الْهَجَاوُ

سَنَاتُ زَكَاتِ صِفَاتِ بَرٍّ فَإِنَّ فَنَاتِ حَيَاتِ لُغَاتِ  
 نام بر  
 جو صفت  
 و این جز  
 بالاین  
 زنده که  
 هم لغت  
 الصفا  
 جل و رو  
 طفا و مقام  
 محمد اجایی

الاجنة  
بالجمجمة  
جمع الاجز و

الاخوة  
ير يا رخي  
جعه اخا  
ديد

اللاداة  
الت  
م  
اللادة

واللاداشام  
اللادة  
بوكيلة

الاجمة  
بفتح الالف  
و جمع الجيم  
خولهم

اللاجرة  
بالسنة  
واجتمعت

الاجتماع  
الاذوامات  
الاجتماع



صلات صلات جهات ادان غداك وفان كهات دكا  
 قضاة فلان نوات حصان تبات قنات صلات سبات  
 وفان غراة حجة قذاة علاة شباة مهاة عطاة اضاة  
 شواة حماة شداة فناة لهاة براة فضل ميفات اوفات  
 افوات خيرات حاجات ساعات ساحات عاهات رايات  
 غايات آيات طاعات جئات زلات سادات عادات  
 لذات راجات آفات اموات حيات طامات ابيات  
 الاستقامة والاستقامة والاستقامة والاستقامة  
 الاستقامة والاستقامة والاستقامة والاستقامة



اللاطية  
بكر الالف والراء  
وتشديد الراء  
القانون وفي  
الصالح تخفيفها  
أشقى

الاعينات  
بركة برايه  
برجوه اذني  
خلاص اولئك  
كوجي يتي

الاغنية  
ارام  
مصدر اكونت آت يائس قور في سياه اهلهم

الافلوت  
خلوص اولي  
وخلص اهل  
ماضيه اقلت

الائمة  
بالخصف  
والخصف  
اي اورد

الامنيث  
ارزو  
الامارات  
العلامة جمع  
امارات

امم الشعلة  
شمس  
الامارات  
كلك  
اعلك

اللاية  
الكس مقعد  
اللاية  
اللاية

هيمات  
موقات  
ميجات  
قامات  
باقات  
خلات  
خلات

هيمات  
موقات  
ميجات  
قامات  
باقات  
خلات  
خلات

هيمات  
موقات  
ميجات  
قامات  
باقات  
خلات  
خلات

هيمات  
موقات  
ميجات  
قامات  
باقات  
خلات  
خلات

هيمات  
موقات  
ميجات  
قامات  
باقات  
خلات  
خلات

هيمات  
موقات  
ميجات  
قامات  
باقات  
خلات  
خلات

اللاية  
اللاية  
اللاية  
اللاية

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

اللاية  
اللاية  
اللاية  
اللاية

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

اللاية  
اللاية  
اللاية  
اللاية

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات

ميرات  
ميرات  
ميرات  
ميرات





شهادت سعادت سیادت افاضت اشادت ولادت اعدادت  
 کواحدادن نیک بختی مهری نایده دادن حکم کردن زادن بازگرواندن

عبادت عیادت بلادیت جلالت طهارت نصارت بصارت  
 بنده کردن بنام پریدن کندی جلدی پاک نازکی بنای

جسارت خسارت اجارت مهارت سفارت وزارت  
 پیروزه کردن زیانگاری نمود دادن علین دادن اسنادی درکار پیغام

حارث ماریت بکارت اشارت بشارت انارث امارت  
 کوی سخن دوشیزه کی و بودی نزدکاف دادن پشیمانی

امارت عیارت اجازت ریاست یکاست حراست سلاست  
 نشان و دستوری مهر و حکم فکر زیاده کی نگاه داشتن زنی

بشاشت احاطت جماعت شفاعت بضاعت شجاعت اشاعت  
 نازداری نازداری که در جبهه در آمدن انوی خواهش کردن پاره از ملا و سرمایه دلیرو فانز کردن

بشاعت شناعت اطاعت مجاعت قناعت صناعت بلاغت  
 نانوشتی زشتی فرمان بردن کوبیدن خمندی پیش رسیدن

فراغت مسافت ضیافت اضافت ظرافت نظافت حرافت  
 بود اختی دور شده مهمای نازداری پاکی پاکی تیزداری

حَصَانَتِ نَصَانَتِ لَطَافَتِ طَرَاوَتِ لِبَافَتِ حَذَافَتِ نَضَافَتِ

نام فردی مخفی لطیف تارده کی چایکی استادی در کار تارده کی

صَدَاقَتِ طَلَاقَتِ حَقَاقَتِ هَلَاکَتِ رِکَاکَتِ فَلَاکَتِ رِسَالَتِ

راستی کینه در بود کفری هلاکی رستگاری سختی روزگار پیغام

إِقَالَتِ إِحَالَتِ إِسَالَتِ کِهَالَتِ جَوَالَتِ ضَلَالَتِ رَذَالَتِ جَلَالَتِ

پار شکافیده حواست کردن روان کردن بر مورفتار شدن غم شدن خوار کردن کی

خَجَالَتِ وَکَالَتِ مَلَالَتِ جِهَالَتِ حَوَالَتِ اِمَامَتِ سَلَامَتِ اِدَا

شرمندگی استواری ندادن پشیمانی رستگاری پایداری

اِقَامَتِ کَرَامَتِ شَهَامَتِ صَرَامَتِ غَلَامَتِ عِلَامَتِ نَدَامَتِ مَلَامَتِ

نمودن ارزندگی برافزودن توان پشیمانی کوهن

ظَلَامَتِ رَعَامَتِ قِیَامَتِ حِجَامَتِ اَمَانَتِ دِیَانَتِ صِیَانَتِ اَعْيَانَتِ

تاریکی سردی باران استواری مسکنی جویندگی باران

اِهَانَتِ مِهَانَتِ رَذَانَتِ مِهَابَتِ حَصَانَتِ مَنَانَتِ خِیَانَتِ حَلَا

خوار کردن خوارگی آهنگی معنی هیزد استواری محکمی تارکشی برین

سَخَاوَتِ عَدَاوَتِ شَقَاوَتِ غِبَاوَتِ وَجَاهَتِ سَفَاهَتِ فِقَاهَتِ

جوهری دشمنی بدبختی کوفی و کوفی روی شنیدن پنهان کردن دانشمندی



بَلَاهَت رِعَايَت حَايَت شَكَايَت وَشَايَت سَعَايَت بِدَايَت نِهَايَت  
نگاه داشتن در پناه گرفتن گم کردن غمزدی کردن غمزدی کردن آغاز کردن

عَنَايَت كِفَايَت جَنَايَت خَزَايَت حِكَايَت رَوَايَت وَلايَت **فصل**  
بعداد داشتن بنده کردن گناه کردن نغمه سازی نقلی کردن و پلاندن

بَابَت حَاجَت رَاحَت سَاحَت عَادَت غَارَت سَاعَت طَاعَت  
گود زیند خوشی بهمانند و خوشی ندرج نهار برداری

اَقَت رَأَيْت طَافَت اَلَّتْ حَالَت قَامَت رَايَت اَيْت غَايَت  
پایان یافتن و تابان ماندن مسافرت بالا علم نشان پایا زگار

قُوبَت رُبَّت طِبَّت هَيْبَت غَيْبَت رَجَّت حَجَّت مَدَحَت  
خوبی در بر رفتن خشنی بیایدی شادمانی دوهان استنش

صَحَّت فُجَّت حَذَّت مَدَّت رَغَدَت سَوَرَت وَحَدَّت لَذَّت  
تندرستی فوای بختن پاره از در زگار سیادی شوز و صیقل

قُدِرَت نَصَرَت حَسَرَت حَضَرَت حُضِرَت حُمَّت صَوَرَت سَمَرَت  
و تابان یافتن سیادی کردن بهشتی درگاه برهنه سرخی بیکر دوش

فَكَرَت صَفَرَت خَطَرَت عَمَرَت عَمَرَت عَمَرَت عَمَرَت  
اندیشه زردی آفرینش گذشتن خوشان دشمن دسوازی آمیزش استعجب

هَجَرَتْ ضَجَرَتْ شَهَرَتْ كَرَنْتَ شَرَنْتَ عَرَنْتَ عَرْتِ فُرُصَتْ غَبِطَتْ  
جدا کردی شکردی مودتی بیداری بدی عزیز میانه‌داری هنگام نماندی

رَفَعَتْ يَدَعَتْ خَلَعَتْ طَلَعَتْ صَنَعَتْ بَيَعَتْ أَلَفَتْ كَلَفَتْ عَقَبَتْ  
بلندی نوازدی لباس دیوار پیرش دست‌دادن سازگاری دشواری پاک‌دانی

خَفَتْ حَرَفَتْ حُرِفَتْ فُرِفَتْ سَبَعَتْ خَلَفَتْ مُلِكَتْ شَوَكَتْ  
پنهان کردی سوزش جویای بیژن‌سو کردن آفرینش پادشاهی نود و نوزدانی

وَصَلَتْ مَهَلَتْ عَطَلَتْ حِلَلَتْ مَلِكَتْ دَوْلَتْ صَوْلَتْ سَبَلَتْ  
پیوند نامزدان بیکاری چهاره کرده و حمله کردن خط‌برای بیرون

عَلَتْ زَلَتْ قَلَتْ كَلَتْ عُلَتْ حَكَمَتْ قَسَمَتْ قَبِمَتْ حَسَمَتْ هَمَتْ  
بیماری لغویندن کمی گندی جویای دس‌کاری بخشش زور و قصد

نَعِمَتْ خَدِمَتْ رَحِمَتْ رَحِمَتْ حَمَمَتْ نَهَمَتْ عَصَمَتْ صَدِمَتْ  
و نعمت خدمت آردن آردن آردن آردن آردن نگاه داشتن کوفتن

نَفَمَتْ فِطَمَتْ صُنَمَتْ مَنَمَتْ فَنَمَتْ رَنَمَتْ مَكَمَتْ طَبَمَتْ سَكَمَتْ  
کینه دور بینی بخند و و آرایش امکان برکت نماندن

حَلَوَتْ قَوَتْ نَوَتْ نَرَاءَ نَرَوَتْ نَرَوَتْ نَرَوَتْ نَرَوَتْ هَفَوَتْ  
نمایان توانایی توانگری توانگر نماند با کیزنی نماندنی برآمدن خطا کردن



شَهَوْتُ سَطَوْتُ خَطَوْتُ هَيْبْتُ غَنَيْتُ رَحِصْتُ دَعَوْتُ رَغِبْتُ  
آرزو نمودن سحر کردن کام زدن و آرزو تو آنگو خلاصی یافتن خواندن خواهان

نزهت فصل محبت مودت مذلت مبرت مسرت فصل  
دوستی ۲ خدای شکر میگویند

مَضَرَّتْ مَيْتٌ مَسِيَّتٌ حَمِيتٌ سَوِيَّتٌ بَلِيَّتٌ مَزِيَّتٌ نُبُوَّتٌ  
کونز کرم کنوز کویطه فصل بر افروز پیغمبر

بنوت ابوت احوٓٓٓ مرمٓٓٓ معٓٓٓ عذوبٓٓٓ صعوبٓٓٓ رطوبٓٓٓ  
پسری پدری . ملاذری . بصلاح آوردن . دوازی . دشواری . ذی

برودن کدورت ضرورت ملوحت یوسست خوصت کهولت سهلو  
سهلو بچادکی سوزی حلی دخی بیوی اسانی

حُكُومَتِ رَعُونَتِ سَكُونَتِ خُشُونَتِ قُلْ شَرِيعَتِ طَرِيقَتِ حَقِيقَتِ  
داوری رعیت ادبیده کی درستی نهادین راه

فَضِيلَتُ وَسِيلَتِ شَيْعَتِ فَضِيلَتِ عَنِيتِ عَنِيتِ هَرَمِيَّتِ جَرَمِيَّتِ  
افزو فزیدو دینو رسوا مال داراج نوکرای یابادن شکر کنه

سرپرست عزیزان مصیبت صیعت و قیعت طبعوت حدیقت فصل  
نادر سرشت (بخار) زان بدگفتن سرشت درین





عَاثُ نَافِثٌ طَائِفٌ ثَالِثٌ حَارِثٌ لَابِثٌ حَايِثٌ لَاهِثٌ **فصل** رُغُوثٌ  
لاهم دمنده زخایف سوم بودگی بودگی کفازخی کشنده بودگی

طُرُوتٌ مَثَلُوتٌ مَبْعُوتٌ مَوْرُوتٌ حَدِيثٌ آيِنٌ خَيْتٌ خَيْثٌ

[illegible]

الافوج  
اکری  
م

لا فلاح

لَا تَزْعَجْ  
مَوْلَاكَ  
أَوْ يَكُ

لا ينبغي  
منه

لانا ج  
مع طوغرمو  
نا  
شكوت

5

عَلَجَ أَجَابَ دُؤَابَ سِرَابَ سِيَابَ مِرَابَ رَوَابَ خِيَابَ زُجَابَ

فَجَّحَ مَجَّحَ فَبَّحَ حَجَّحَ عَجَّحَ وَدَّحَ سَجَّحَ مَجَّحَ <sup>مَجَّحَ</sup> تَجَّحَ دَجَّحَ عَجَّحَ

زاج سباج حاج ماح **فصر** محتاج مهراج منهاج دراج ارواح ذبيح  
زاك انوه حاجان آبشوره بيازند نام يارشد دمارت مرغ نوبين ديا

مِهْرَج سَكَبَج اِنْعَاج اِدْرَج اَمَوَاج رِيَاَج سَرَج شَخَاج  
باد بلندکن سبب نندکرده در آوردن لاهی کردن چغندر الوام یزدوز دیرین

وَهَجَ حُجَّاجَ اِرْعَاجَ مَوَاجَ لِحَاجِ مِعْجَ امْشَاجَ تَارَاجَ اَفْوَاجَ

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

اللازم  
كونه في  
قوله في  
منه

الكتاب  
في  
الدين  
القديم

دعج  
الارحاج  
و تلو

ارج  
بنور  
م

الحق الذي احصاه  
ومن الدواب  
احد حصية اعظم  
الباقي





مَرَجْ نَضِجْ بِنَجْ وَشِجْ نَسِجْ خَرَجْ أَرَجْ سَبِجْ خَلِجْ مَشِجْ  
بِهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ بَهَجْ

وَلِجْ شَرِجْ شَبِجْ نَبِجْ خَدِجْ **باب الحاء** صَبَاحْ رَوَاحْ  
دَوَاحْ خَالِجْ بَدِجْ مَشِجْ بَشِجْ نَبِجْ خَدِجْ خَدِجْ خَدِجْ خَدِجْ

الْأَرْجَوْهْ بَرَّاحْ مَرَّاحْ فَرَّاحْ جُنَّاحْ صَبَّاحْ سَلَّاحْ رَمَّاحْ رِيَّاحْ وَشَّاحْ  
صَالِحْ أَفَّاحْ مَوْضِعْ رَافِعْ أَبْخَالِجْ فَوْزْ مَقْ بَلْكَرْ دَوَّاحْ أَوَّاحْ سَاذَنْجْ بَزَّاحْ بَادِجْ جَوَّاحْ

الْأَفْلَحْ صَرَّاحْ جَنَّاحْ جُنَّاحْ صُدَّاحْ بَطَّاحْ بِيَّاحْ شَبَّاحْ رَبَّاحْ مَبَّاحْ صَلَّاحْ  
يَا رَوْحْ وَصَّاحْ يَخَالِجْ بِالْمَرْغِ كَمَاهْ بَالْكَرْدِ كُوهَا مَا حَقَرْدْ بَحْدْ سَوْدْ حَلَالْ دَهْ حَوْدْ

مِفْتَاحْ أَقْدَاحْ أَلَوَّاحْ أَشْبَاحْ أَرَوَّاحْ فَلَاحْ تَمَسَّاحْ مَلَّاحْ مَلَّاحْ  
كَلِيدْ قَرْمَا نَحْهَا أَفْهَامْ يَصُونْ بِنَهَا جَاهَا كِي دُورْ تَمَنَكْ كُتَّابْ مَكْدُونْ طُومُورْ

مِلَوَّاحْ سَتَّاحْ إِيضَاحْ أَرَمَّاحْ أَرَبَّاحْ مِصْبَاحْ فُتَّاحْ إِرَوَّاحْ أَفْضَاحْ  
بَادِي دَامْ كَرْدِينْ رَوْنِ كُورْنْ بَزَّاحْ بَادِي جَمَّاعْ أَفْرُوضْ شَوْخْ دَرْ خَمَا شَا كُورْنْ وَخَالِجْ دُونْ

أَقْبَاحْ إِرَبَّاحْ إِطْرَاحْ أَفْتَدَاحْ إِنْصَاحْ **مَصْرُوحْ** فَرَّاحْ  
بَامَدَادُونْ أَفْهَامْ أَفْهَامْ كُورْنْ شَا كُورْنْ طَلْ كُورْنْ مَدَحْ كُورْنْ يَحْيَى قُولْ كُورْنْ شَادِي

الْأَفْضَاحْ صَرَّاحْ تَرَّاحْ قَدَّاحْ شَبَّاحْ جَوَّاحْ شَرَّاحْ صَرَّاحْ طَرَّاحْ **مَصْرُوحْ** فَرَّاحْ قَدَّاحْ كَدَّاحْ  
خَالِجْ أَهْرَجْ عَمْ وَخَفِي دُرْ كُورْنْ كُوشَكْ مِغْلَدْ طَعْنْ وَغَارْ مَعْقُوبْ شَكْ



مؤلفه

الابن مفر

مَدَحْ كَرْدَنَ مَشْرِحْ مَفْحَمْ مَفْرَحْ مَدَحْ مَوْجِ مَرْخِ مَسْطَحْ  
گوداز گودا کرد کشاد فزاید ستوده بوم آوردد بهی کرده

مَنْعَ قَطْرِ رَائِحِ مَانِحٍ قَادِحِ كَادِحِ ذَائِحِ شَارِحِ طَارِحِ  
بیکره مانحه قاده کاده ذایحه شارحه طارحه

نَاصِحٌ وَاضِحٌ لَاحِظٌ فَارِخٌ نَاجِحٌ صَالِحٌ طَالِحٌ مَالِحٌ رَاجِحٌ سَاجِحٌ لَاحِظٌ ضَرِيبٌ  
دوشن مادده دارکنده شان دان ککاف کنند بکمرد بمررد بنورد بنزدار اسبغ فکام

مايخ رايح لايح سايح كايح سايج بايخ **مهر** نصوح نظوح صبيح  
بو دهنده روشن بيدا دروزه دار دشمناني بسلاكم توبه استوار نروژن شاد كه صلح خورده

فبوح رشوح مسوح قروح سطوح صروح فروح فروح فروح  
 زبانه های آتش جدا اند کباب بلا سها ریشه ها جامه کوبیده ها کوبه ها

ملک صبح صبح شرج قرح ضریج قرح طایع نضح  
عند الکب فی حوض النور

حَجَّ فَسِعَ صَفِيحَ شَجَعِ مَسِجَ مَسِجَ فُصِحَ أَذِيحَ بَطَحَ فُجِحَ  
 حَجَرٌ رَاكِبٌ كَنَادَهُ سَكَنَ بَنِي بَحْلٍ فَلَاحَ وَدَجَالِينَ وَطَهَامَ كَمَا نَكَحَ شَوْدَ وَبِيْغَتِي

صنعتی مسیحی شریک ذیحی مسیحی بطریق قمی نصیضی بطریق  
بامداد عطی شرح کرده کاردی کسبوا از زمین کوفند از موده ایچ دزدی غفلت رولوی رودوا

باری







حَلِيدٌ حَمِيدٌ رَعِيدٌ سَعِيدٌ شَهِيدٌ تَحِيدٌ بَعِيدٌ مَرِيدٌ مَرِيدٌ بَرِيدٌ  
 بچیدن سوزده قلاع زندگانی بخت کوه ببردن دور ترکی بپوشیدن بیک

وَلِيدٌ سَنِيدٌ وَعِيدٌ نَذِيرٌ قَعِيدٌ وَدِيدٌ صَدِيدٌ ضَدِيدٌ قَدِيدٌ  
 طفل سندن آرزیدن تمن آرزیدن دوست زود آید یلیدن

لَبِيدٌ كَدِيدٌ صَعِيدٌ كَدِيدٌ عَضِيدٌ قَضِيدٌ رَشِيدٌ سَمِيدٌ وَصِيدٌ  
 جوان خورد زنی کوفته هم خاک روی زمین کاه زده فانی کوه سوز کاه بایرم نهاده پیش آید

جَهِيدٌ سَدِيدٌ شَدِيدٌ طَرِيدٌ مَشِيدٌ مَدِيدٌ مُفِيدٌ مُرِيدٌ فَرِيدٌ  
 کوشنده قوت دار است سخت رانی ناکرده گشوده فایده دهنده خواسته آوان

أَحِيدٌ وَكِيدٌ كَسِيدٌ زَهِيدٌ نَحِيدٌ تَحْمِيدٌ تَهْدِيدٌ تَقْلِيدٌ  
 درگاه آسوار زود بیهی اندک ناکشیدن گزیدن بیم کردن بویاکی رفتن

تَجَرِيدٌ تَأْكِيدٌ تَأْيِيدٌ تَجْدِيدٌ تَحْمِيدٌ تَبْرِيدٌ قَصِيدٌ عَصِيدٌ  
 بریدن کردن آسوار کردن برهمنزدن نو کردن نیکوسوزن برودن کردن گاو

جَوِيدٌ شَرِيدٌ طَرِيدٌ حَصِيدٌ عَنِيدٌ وَلِيدٌ عَقِيدٌ وَسَادَةٌ  
 شیرازه بهلولی خیزه بخت گشته دروده اینزدان دختر نیک از افتادست بارش

قِلَادَةٌ عِضَادَةٌ بَرَادَةٌ **باب الدال**  
 گردن بند باروی در سوزش آتش

لَذِيدٌ حَنِيدٌ نَبِيدٌ  
 لذت بخش دوا بریان  
 الاشتهار الاشتهار  
 خشم الخشم فائده الخشم  
 وادعك واستعمال  
 ايتكم

الاستاذ  
 محتلفه ذات













مَعْرِ مِعْفَرٍ عِبْرَةٍ مَفْحٍ مَنَظَرٍ مِطْمَرٍ مَضْطَرٍ مَضْمِيٍّ صَرَصٍ  
باله في زكرك قد ادراني زكرك انكبه ومارين كوكبه زده ما المذاق مار بچاره نهفته بادشاه

محضر عطر مینر فیض مینر محشر منکر شورز آخگر  
 موضه حاضرین مکسری جگر من شکاری موضه بر این حق کادری چادر اینست نود و نه

جَعْفَ بِيْرَ دَفْتَرِ خِيَرِ حَيْدَرِ بِيْدَرِ  
جوی بود جامه خوب و عطرش / دهنش / زینش / حسنش

معطر معطر مخمور مشهور مطهر مكرم مقدّر  
چون بوی کرده چکانده عمریافه سرگشته کلاه  
سند یافت بهار گزیده بوشانیده انوار زده

مکرر مکرر مفسر مفسر مجذر مجذر معبر معبر معبر معبر  
نگار کرده فارسی کرده غیر کرده است باز کرده ایلر را کرده دیویده جانم جم جوار کرده عبادت فر

مَشْتَبِهٌ مَطْلَبٌ مُنْتَزَعٌ مِنْ حَيْثُ مَقْصِدُهُ مَشْطَرٌّ  
درخت کرده تنویر کرده جامه بنفس مرغانی هم بدوش و بر سر کشته اختیار کرده چیزیکه بدین نام کرده

مکدر معسر مستر مزور موخر ملبس محقر معقر  
بزرگوار کرده، بوشیده، از هم جدا کرده، بدو و غایت  
مکدر معسر مستر مزور موخر ملبس محقر معقر

معفر مزعف مجاور معصف معبر صنوبر غضنفر  
 زعفران رنگ کرده بگل کافور رنگ کرده بخرموش بوی کرده









صَایِر دَکائِر مائِر سَکائِر عَشائِر مَفَاحِر نَوَاطِر حَناجِر زَوَاحِر

انوار دفترا مژگانا برده دودمانا خدایوتا دیدن تیار لگو روشنا

ذَخائِرِ اَوَائِر دَهْر شَهْر قَهْر نَهْر جَهْر مَهْر ظَهْر عَهْر

زادنا فرودنا روزگار ماه بگذردن کجای آشکارا کایم پست

ظَهْر قَهْر دَهْر زَهْر شَهْر نَهْر قَهْر عَصْر حَصْر سَكْر

پشت عار زمان کلافه به دوز آشکارا کوشد زمان کوفت رازن

بَکَر شَطَر کَسْر اَجَر فَقْر سَتَر قَبْر زَجْر جَر جَبْر وَتَر

نام نیمه نقصان مراد و پوشیدن لدا ازاد دریا ازاد کردن

کَوْر دَوْر فَوْر جَوْر غَوْر نَوْر نَوْر طَوْر خَوْر دَوْر

طی کردن گشت آن بجز و سبیلدار نشیب شکوفه کادو بکار نیل گشت

سَر عَبر غَبر طَبر مَعْدُور مَحْجُور مَاجُور مَشْهُور مَحْجُور

روشن خیزش و ترغیب طغیان آورده محزون دور شده نام مجبور

مَسْجُور مَسْطُور مَقْصُور مَغْفُور مَذْکُور مَزْجُور مَنظُور

شاد شده نواخته کشته بخت آزمودن یاد کرده مثل

مَنْقُور مَنْصُور مَعْرُور مَقْهُور مَشْهُور مَعْمُور مَسْجُور

رسیده شدن راکبانه مزخرفه ابادان پنهان شده

سُرور شُرور عیور غیور زبور سُور سُور سُور سُور سُور سُور  
 شادی بویا کوشش انگردار کتاب او علی السلام کون برانگشتن بریدن سست

قبور مجور مجور عور نور سور بوز کوز غور طور  
 کوربا دریا بونا وختی باطل برهنه حصار و دوزن باغی است اندازان مگر جایست

صور حور زور حور ناره یاره داره فاره ساره شاره  
 دروغ سفیدار بیکار دست برین غنایان ماه صورت

جراره قواره ستان سیاره غنایان اسطغان طیاره فخاره  
 گزدم ماده چشم آب کاروان دوزن فرین افان کشتی زار انقاره

صقاره جره جره دره مره غره قوصه مطره ملسه  
 کوبی بو سنگ لاف بیکار یاه نو جایز و دست چرخ

حجیه غره وربه قبه منظر قسوه قنصر مقبره  
 ناولو بوی چکاوک نژاکاد شیرماده بلبزرگ کورستان

کعبه دسکه ساهه محبه مسحه نادره قاروره شبیه  
 کف کلان روی زمین سیاهان آن زن را میگویند که در حسن اخلاق کم یافته بود

باکوره مستون مقصونه اسطونه معونه ناطونه صارونه نامونه  
 نوباده میوه باشد از پارس مرده زنان افان موضع آبادان اسبیه آب ناکرده آب دستان





بنواس مهش هوماش گوماش کوماش مقباس انفاس  
بجوانه باوند سکن شبر آب خا

لاکس  
حق بر روی

مقباس اغراس اغراس اگراس مداس مرداس مگاس اصر  
ازان زبان ناله قهقهه ناکوفه دسانس بازبان باغ دار دندانها

لاکس  
لشید و فقه

دیماس اطراس اجراس اخلاص الفاس اقباس احتباس  
کرابه کاغذها دریاها پیکارها سطر درخاستن کوفته کوفتن جرس کردن

لاکس  
با در

الیتاس استیاس فصل نفس جوس فرس قدس ملس عد  
دوم درانی اسب سطر انجیر میوم بکر

لاکس  
ول طوقلو

خوس دلس عسس فصل اطلس اخوس مقوس اعلس فصل  
اکلو کبرچونک منانه سبب گردن رود کنگ غلافان شترسید

لاکس  
تصفیق

مقوس مسدس مگلس مقدس معرس قلنس مفرس فصل  
کمان شکل شش رکن چوبی کورده پاک ویکردان دریا

لاکس  
هوالتک

راس فاس کاس باس یاس فصل تارس حارس فارس عاطر  
سر تیر جام ریخ نویدی بریدار پاسبان سوار عطرمه

جالس خامس لامس سارس بابس بابس لابس سابس هابس  
نشینده پنجم سابع ششم خند درویش پوشن ستوبان انیله کبریا

لاکس



تَوْحِش رَاكِش **مهر** اَمَسْ حَسْبِ شَمْسِ لَمَسْ دَمَسْ **مهر** نَفُوسْ  
ترکی کا دجوان دی آفتاب بوسون عکس گور نفوس

فُسُوسْ جُلُوسْ لَبُوسْ شَمُوسْ عَرُوسْ مَجُوسْ عَبُوسْ **مهر** مَحُوسْ  
سبک داشتن خوشی خوشی مریخ در پوشش آفتابها بیادارند عکس ترش باز داشتن

مَحُوسْ مَایُوسْ نَاقُوسْ مَعُکُوسْ مَایُوسْ مَجُوسْ مَدُوسْ مَحُوسْ  
نگاه داشتن مایوس ناخوش معکوس مایوس مجوس مدوس محوس

نَاقُوسْ قَامُوسْ جَاسُوسْ کَاقُوسْ قَرُوسْ جَامُوسْ طَاُوسْ مَسُوسْ  
ناخوش قاموس جاسوس کاخوش قرعوس جاموس طاوس مسوس

**مهر** جَبِکِش رِکِش دَسِکِش دَرِکِش حَمِکِش جَلِکِش خَلِکِش سَجِکِش  
جاسوس برقعوم جاسوس جاسوس جاسوس جاسوس جاسوس جاسوس

حَسِکِش حَسِکِش اَنِکِش نَطِکِش عَرِکِش رَسِکِش وَطِکِش کَبِکِش  
حسکس حسکس انکس نطکس عرکس رسکس وطکس کبکس

فَرِکِش قَرِکِش نَفِکِش کَسِکِش **مهر** نَقَدِکِش تَأَسِکِش تَلِکِش  
فرکس قرکس نفکس کسکس نقدکس تأسکس تلکس

شَدِکِش مَحِکِش تَدِکِش تَحِکِش **باب الثانی** مَعَشْ  
شدکس محکس تدکس تحکس معاش

تَمِکِش  
تَمِکِش





الاجزاء

اجزاء اخلاص غواص مقراض قناص قنص قنص خبص  
 خالص کردن طلع کار صیاد شکار کرده پیر بین افورزش می خورا

حریص شخیص خبص رخیص **باب الفساد** ریاض حیاض  
 آرزو مند روزگرتن مرد باریک تنم اذنان مرغزار با جمع روغن و صفا

بیاض حماض قراض غیاض وقاض معراض اعراض اغراض ابغاض  
 پدید بیواج بیدن میشها بر دانه دهنه و در آن کینه پورینده عضا مراد حده

مقراض اعراض امراض انقراض انقراض انقراض اغراض  
 روی گردانیدن بیمارها بر سیدن بزار افادن رفتن خوشی کردن روی پیرانی

انقراض عراض غرض مرض نقض رخص فایض ریاض  
 کمبود در رفتن انچه بگری پاید مراد بیماری میوه افادن که اگر دهنه انچه شریانی کند

**عوض** عارض نارض حامض غامض فارض قابض  
 جفا فاده ابر بن لوزه لاش بوشنده انچه فایض دانه گیرنده

عروض قروض بیوض مروض مقبوض معروض مفروض  
 در فیهنا و اما بیدنا بیمارها گرفته کدر اندیشه

ارض عرض عرض قرض قرض قرض عرض عارض  
 زمین بهانا کدر اندیشه بهمان دام بیدن پلن بیمار

الاخفص  
 باطل الحک

الارض معروف الارضون  
 والارض والارض والارض  
 ضايع جميع الارض جميع

الانقراض  
 بنا يقلم وقوم  
 هواد انشا الله

فرین





انسانا شرط وسط سقط مطط مطط شطط سخط سخط  
شکل اول

لَقَطٌ حَظٌّ مِقْطٌ بَقِطٌ حَضٌّ شَطٌّ بَطٌّ اسْتَبَطْتُ اَرَقَطُّ  
قوتنه بر حصه کوه در وادی کوته قوتش که قطعه در حدسه کوه خوار بجوی جزایر کی قازان استبطن دار

اَوْسَطُ مَحِيطُ مِلْقَطُ مَسْوُوطُ بَرِيْطُ مَسْرُطُ قَرِيْبُ مَنَقَطُ مَحْظُوطُ  
میان سوزن نافه بین کنبز قریز ییش لایم جایی بس سوزن نقد زده ییش بر آمده

مُسَلَّطٌ مَحْبُطٌ حَايِطٌ سَاخِطٌ سَاقِطٌ وَأَسْطٌ هَايِطٌ غَايِطٌ  
بوکاشنه دیوار ناسنگدار افتاده میانک بلندی مردم

بَاسِطٌ مَبْسُوطٌ مَشْرُوطٌ مَخْرُوطٌ مَوْخُوطٌ مَنقُوطٌ مَخْلُوطٌ مَضْطُوطٌ  
فراخ و درنده کمرده شمرلا کرده در او شکل نظردار آورده نظردار آینه کاغذی کرده

بَسِيطٌ خَلِيطٌ مَحِيطٌ سَلِيطٌ سَعِيطٌ سَفِيطٌ سَقِيطٌ شَمِيطٌ  
گسترده گردبهری دربانده دردی غیر جوانمرد دل نازش کوشش در روده

شَمِيطٌ عَيْبٌ رَيْبٌ وَسَيْبٌ لَقِيطٌ أَطِيطٌ حَمِيطٌ سَكِيطٌ  
بسیار دم خوندازه قوی دل کور کز اندازه ناکر اصل کوشش برهان کرده مدد دفع

فَسَيْطَ شَرْطُ نَرْطُ فَرْطُ هَرْطُ صَرْطُ سَبَيْطَ شَرْيَطَ خَرْيَطَ  
 ايجان در ناضی در اول بیان کرش سبایط طوی دل فیصلت کرش

18

سَبْطٌ مَطْبِطٌ لَطِيطٌ نَشِيطٌ **بَابُ الظَّاءِ** لِحَاظٌ شَوَاطِظٌ غِلَاطٌ  
خِفَاطٌ حَافِظٌ جَافِظٌ مَحْظُوطٌ مَحْظُوطٌ حَفِيطٌ حَفِيطٌ غَلِيطٌ  
نشان بر زبان غدا را که بود کرده کوی کوی چشم نماند آنی در شان  
ای که از دل که فریاد کند نگاه داشته نگاه دارند هر چند سطر

**بَابُ الْعَيْنِ**

شَعَاءٌ شَجَاءٌ ضَبَاءٌ قِلَاعٌ طِبَاعٌ خِدَاعٌ ذِرَاعٌ  
شَعَاءٌ شَعَاءٌ رَضَاءٌ فُقَاعٌ مُشَاءٌ مَطَاعٌ رِطَاعٌ سِبَاعٌ بَقَاعٌ  
شَعَاءٌ دُمَاءٌ دَفَاءٌ صَدَاءٌ بَقَاعٌ قِطَاعٌ قِنَاعٌ قِلَاعٌ  
کَرَاءٌ صَوَاءٌ قِصَاءٌ نَحَاءٌ صَوَاءٌ صَفَاءٌ بَاعٌ صَاعٌ قَاعٌ  
اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ

شعاع شمع شجاء شجره ضباء ضربه قلاع قلعه طباع طبا طبخ خداع خدای ذراع ذراعت  
شعاع شعاع رضاء رضای فضاء فضا مشاء مژگن مطاع مطاع رطاع رطوبت سباع سبای بقاع بقاع  
شعاع دماء دم دفاء دفع صداء صدا ققاع ققاع ققاع ققاع ققاع ققاع  
کراء کراء صواء صواء قصاء قصص نحاء نحاء صواء صواء باع باع صاع صاع قاع قاع

اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ  
اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ

اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ  
اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ

اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ  
اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ

اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ  
اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ

اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ  
اَشْبَاءٌ اَشْيَاءٌ اَقْطَاعٌ اَوْجَاعٌ اَنْوَاعٌ مِطْوَاعٌ مِصْبَاعٌ  
اِسْمَاءٌ اِطْلَاعٌ اِسْمَاءٌ اِشْمَاءٌ اِقْبَاعٌ اِمْتَاعٌ اِشْبَاعٌ اِرْتِنَاعٌ اِرْضَاعٌ



اِقْطَاعٌ اِرْتِفَاعٌ اِنْتِفَاعٌ اِسْتِمَاعٌ اِصْطِنَاعٌ اِمْتِنَاعٌ اِجْتِمَاعٌ

بر اندیدن داشتن منفعت کردن با کسی نیکو کردن باز ایستادن گرد آمدن

اِطْلَاعٌ اِنْقِطَاعٌ اِنْدِفَاعٌ اِخْتِمَاعٌ ذَرْعٌ صَرْعٌ قَرْعٌ قَرْعٌ جَرْعٌ

مطلع شدن بریده شدن باز داشتن دادن کار کردن کشی بری گرفتن کوفتی کوبیدن باز داشتن کوبیدن

قَرْعٌ شَرْعٌ صَرْعٌ جَمْعٌ دَمْعٌ قَمْعٌ سَمْعٌ شَمْعٌ مَمْعٌ شَبْعٌ وَرْعٌ

قوی برسان کردن فرام آوردن آشکار کوفتی شویای موم درخشان بریدن پاریسی

جَرْعٌ قَرْعٌ رَبْعٌ سَبْعٌ طَبْعٌ نَبْعٌ دَفْعٌ رَفْعٌ شَفْعٌ نَفْعٌ جَمْعٌ

بالیدن و بریدن رسیدن منزل منفعت بریدن فرنگ باز داشتن داشتن هفت سود بیک نفری

مَجْمَعٌ مَرْتَعٌ مَشْرَعٌ مَشْبَعٌ مَضْجَعٌ مَصْرَعٌ مَرَبَعٌ بَلْقَعٌ مَطْلَعٌ

آیین برگاه آبجوز غلیظ خاکجاه گلی گاه خانه هاری جای ویران جای بر آمدن آفتاب

مَقْطَعٌ طَابِعٌ اصْبَعٌ مِقْمَعٌ اَبْقَعٌ يَلْعٌ اَنْفَعٌ مِصْبَعٌ مَخْذَعٌ

جای بر خوردن آفتاب بیهوشی انگشت دعوای زمین طایع پیسم سر آب سودمند بریدن بشار بخند

خَوْعٌ اَيْدَعٌ مِقْنَعٌ مِيلَعٌ مَوْلَعٌ مَسْمَعٌ حَوْلَعٌ مَلْعٌ مَقْطَعٌ

بیدار بختی رعنون بر زمین زکب سار جریل کوشی خاک کوشی بیزی از دو کوزه پاره پاره کرده

مَسْمَعٌ مَخْلَعٌ مَرَبَعٌ مَوْشَعٌ مَقْنَعٌ مَرْصَعٌ مَسْجَعٌ مَمْعٌ مَرْتَعٌ زَكْبَعٌ

موم داده انخوان بریدن کوزه کوزه کرده خود دار خود در داشتن محلی نایب بخود دار پاره برهم دوخته رودنی خونی

فصل

تَمَعُ تَوَعُّ تَضَعُ تَوَعُّ تَوَجُّ تَوَعُّ تَتَعُّ تَصَعُّ  
 خود را دیدن / خود را شنیدن / خود را خوردن / خود را بوی کردن / خود را بوی کردن / خود را بوی کردن / خود را بوی کردن

تَوَاضَعُ تَرَاعُ تَنَابُعُ هُزْ سَاعُ شَاعُ بَارِعُ دَارِعُ قَارِعُ مَارِعُ  
 فروتنی کردن / بزرگواری کردن / بزرگواری کردن / بزرگواری کردن / بزرگواری کردن / بزرگواری کردن / بزرگواری کردن

مَارِعُ صَارِعُ دَارِعُ شَارِعُ رَارِعُ طَارِعُ طَارِعُ سَارِعُ رَارِعُ  
 چهره زدن / چهره زدن / چهره زدن / چهره زدن / چهره زدن / چهره زدن / چهره زدن

تَارِعُ طَارِعُ جَارِعُ سَارِعُ قَارِعُ لَارِعُ رَارِعُ طَارِعُ شَارِعُ جَارِعُ  
 تاراج کردن / تاراج کردن / تاراج کردن / تاراج کردن / تاراج کردن / تاراج کردن / تاراج کردن

يَارِعُ رَارِعُ تَارِعُ ضَارِعُ جَارِعُ زَارِعُ رَارِعُ وَاسِعُ خَاسِعُ هَاضِعُ  
 یار کردن / یار کردن / یار کردن / یار کردن / یار کردن / یار کردن / یار کردن

لَارِعُ  
 لاراج کردن

وَاضِعُ قَارِعُ رَارِعُ تَارِعُ وَاقِعُ نَارِعُ جَارِعُ ضَارِعُ مَضِعُ  
 واضع کردن / واضع کردن / واضع کردن / واضع کردن / واضع کردن / واضع کردن / واضع کردن

مَوْضِعُ بَدَائِعُ ضَفَائِعُ طَبَائِعُ شَرَائِعُ صَوَائِعُ لَوَائِعُ مَوْضِعُ  
 مکان / مکان / مکان / مکان / مکان / مکان / مکان

مَطَائِعُ مَوَاضِعُ مَقَاطِعُ مَنَائِعُ طَلَائِعُ مَقَارِعُ جَوَائِعُ أَصَائِعُ  
 مطایع / مواضع / مقاطع / منایع / طلائع / مقارِع / جوائِع / اصایع



مَصَانِعُ مَضَارِعُ مَزَارِعُ شَوَارِعُ مَشَارِعُ مَقَامِعُ رَوَاضِعُ بَرَامِعُ

ابرکها کشزارها شزارها شوارها شوارها شوارها شوارها شوارها شوارها

مَقَانِعُ مَضَاجِعُ مَسَامِعُ درووع دمووع طمووع نطمووع بيووع

بویا خواجگاهها کوشها درووعها آشها اداوعن رنکها بیهها

فرووع رجوع ولوع هلووع مشرووع منووع مرووع مقصووع مرووع

شاهها کربون غوی رودارشته بازداشتنه چهارسو بزرده رودارشته

مَجْمُوعُ مَصْنُوعُ مَرْزُوعُ مَسْبُوعُ مَوْضُوعُ مَطْبُوعُ مَصْرُوعُ مَبْنُوعُ

مجموعه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه

مَبْنُوعُ مَرْفُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ

مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه

مَطْبُوعُ مَبْنُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ

مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه

مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ

مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه

مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ مَرْبُوعُ

مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه





الانقياض	الاينكاف	الاشراق
ملول اوله	يونون	عقلسترون وشراب
وطار	دوئكان	تمام الله ووجوه صوي
ام	م	ومسته ابي
		والماضي
		الاشرف

اصداق اصناف اسياف اسنان اصناف اطراف تخفاف  
بسمه بيمين ادنى كونا فاضلى ستور لستوان زياره المخراف

مِنَقَافٍ مِثْلَافٍ بِخِلَافٍ شِعَافٍ اِسْكَافٍ وَصَافٍ شَقَافٍ دَقَافٍ  
 مده کوفته می ملاک کننده خلاف کننده لاکوئه کفن کر وصف کننده چیزی روشن دفن

ستار کشف الطاف اعطاف اسلاف آلف صفاف محاف

اصْيَافُ خَشَافٍ اَكْنَفُ اَخْلَافُ خَطَافٍ اَضْعَافُ هِصْرِ اسْرَافٍ  
 امان شیر بره شنا باز مانده کان در فوشگر دو چندان یعنی دو باره بکرافت غیر کردن  
 ناکرافت

اَشْرَافُ اَحْلَافِ اِجْمَافِ اِيْلَافِ اِتْلَافِ اِيْكَافِ اِخْلَافِ اِنْصَافِ  
 اَشْرَافُ اَحْلَافِ اِجْمَافِ اِيْلَافِ اِتْلَافِ اِيْكَافِ اِخْلَافِ اِنْصَافِ  
 اَشْرَافُ اَحْلَافِ اِجْمَافِ اِيْلَافِ اِتْلَافِ اِيْكَافِ اِخْلَافِ اِنْصَافِ

اسلاف اِردآف **فصل** اعتراف اختلاف انتصاف انصاف اعلا  
بیشتر بودن سیر دنیا بنفشه نقولان نام زنگاری دار شدن یازگتن ملازم شدن

فصل  
اِسْتِطْرَافٌ اِسْتِعْلَافٌ اِسْتِعْطَافٌ اِسْتِكْشَافٌ اِسْتِغْفَافٌ  
از نو کردن مهربانی جزئی غیر خواستن خوردن

خَلَفَ سَلَفَ كَلَفَ عَلَفَ تَلَفَ اسَفَ شَرَفَ صَدَفَ هَدَفَ  
فوز نیکد کوه پیشد غم هلاک شدن کبر و بزرگداری غلاف و ماری شانه نیر

کنف

كُفَّ حَفَّ شَرَفَ غَرَفَ طَرَفَ عَجَفَ كَشَفَ خَرَفَ رَضَفَ نَشَفَ  
بناگاه، کف، شرف، غره، طرف، عجز، کشف، خراف، رضاف، نشاف

نَطَفَ نَضَفَ نَصَفَ شَعَفَ حَشَفَ جَفَ صَفَ طَفَ ظَفَ  
کوشواره، نازیدن، نضاف، نصاف، شفاف، حشاف، جاف، صاف، طاف، ظاف

عَرَفَ حَرَفَ مَحَرَفَ مَكَلَفَ مَشَرَفَ مَعَرَفَ مَوْلَفَ مَجَوَفَ مَرَدَفَ  
بوی، حرف، محرف، مکلف، مشرف، معرف، مولف، مجوف، مردف

مَحَقَفَ مَضَرَفَ نَأَسَفَ تَكَلَفَ تَعَرَفَ تَلَفَفَ تَعَطَفَ تَلَطَفَ تَوَقَفَ  
محو، مضرف، ناسف، تکلف، تعارف، تلفف، تعطف، تلطف، توقف

تَصَلَفَ تَعَارَفَ تَخَالَفَ تَعَاظَفَ تَرَادَفَ وَاصَفَ هَائَفَ  
تصلف، تعارف، تخالف، تعاضف، ترادف، واصف، هائف

خَالَفَ لَاهِفَ خَائِفَ سَائِفَ ضَائِفَ خَاشِفَ طَائِفَ طَائِفَ  
خالف، لاهف، خائف، سائف، ضائف، خاشف، طائف

شَارَفَ خَاطِفَ عَاطِفَ وَاقِفَ مَحْدُوفَ مَلْهُوفَ مَكْفُوفَ  
شارف، خاطف، عاطف، واقف، محدوف، ملهوف، مکفوف

مَضَعُوفَ مَعُوفَ مَصْرُوفَ مَشْعُوفَ مَذْذُوفَ حَفِ  
مضعوف، معوف، مصروف، مشعوف، مذكوف، حف



سَفِّ حَفِّ صَفِّ ضَفِّ كَفِّ لَطِيفٌ ظَرِيفٌ خَرِيفٌ حَرِيفٌ شَرِيفٌ  
نختر کوز تاسان تمان چکوز قور سکر دوم بزمه بزمه بزمه بزمه بزمه بزمه

حَضِيفٌ رَضِيفٌ رَهْيفٌ صَعِيفٌ سَخِيفٌ عَرِيفٌ حَخِيفٌ نَضِيفٌ  
کلمه رای کلمه یکره باریک ناتوان کومه قمر شمس لاف پاک

عَنِيفٌ صَرِيفٌ وَصِيفٌ اَسِيفٌ رَدِيفٌ حَسِيفٌ نَصِيفٌ طَرِيفٌ  
دانش خوی شیر بازه غلام خرد مردود بسود جاده درس کنده طاف

حَلِيفٌ خَنِيفٌ جَفِيفٌ عَفِيفٌ خَفِيفٌ سَكِيفٌ هَفِيفٌ خَشِيفٌ  
م کوزه سگاه دشت قتلگاه پاک دامن سکر کوه بزمه ارمان آلودشت

فَلِيفٌ وَكِيفٌ قَضِيفٌ مُنِيفٌ خَصِيفٌ ظَلِيفٌ كِيفٌ رَغِيفٌ نَدِيفٌ  
جامه زونا اس که از سقف خاز چکد آواز زنده و دریا بسند گرداننده سیاه پیدا از رسی ابر خاز کرده بزمه زنده

صَفِيفٌ اَهْيفٌ مَضِيفٌ اَلِيفٌ مَصِيفٌ لَفِيفٌ تَضَعِيفٌ  
کوشش جنگ باریک میان توتنه تمان کنند خوار کنند جای تاسان لوم آینه و بزمه دو تو کردن

تَغْرِيفٌ تَشْرِيفٌ تَخَوِيفٌ تَضَعِيفٌ تَأَلِيفٌ تَخَفِيفٌ تَكَلِيفٌ تَنْصِيفٌ  
ششمار گردانیدن بزرگ گردانیدن زبایدن فرام آوردن سکر گردانیدن ستم کاری نمودن دین کردن

صَقِيفٌ لَطِيفٌ وَطِيفٌ قَطِيفٌ عَفِيفٌ وَصِيفٌ شَقِيفٌ حَطِيفٌ  
نمادی کاد بر روز شب پوش دین کار دانه کینه کار آینه بزمه زرد

الاصناف

الاصناف

باب التماثل

حسيفه خليفه شريفه

رواق يطاق طباق

الاخلولاق

اللاذق

اللاذق

اللاذق

اللاذق

اللاذق

اللاذق

اللاذق

اللاذق

طلاق صدق نفاق براق فراق عناق فراق مدق

وفاق دهاق مصاق محاق وفاق رفاق زفاق فراق ذواق

شفاق ساق عاق فاق طاق اعراق اوراق اخلاق

ارزاق اطباق اطواق افاق احداق اعناق وواق مينا

وراق مرزاق عشاق غشاق فشاق مشاق برزاق رزاق

محاق خلاق بريق زراق مغلاق مغلاق حراق حلاق

مصدق رستاق اسواق اسواق سفاق اخواق الحاق اطلاق

الاصناف

الاصناف



اصفا

اشراق ايقاق انطاق اغلاق اغراق اعماق استباق افتراق  
روشن شدن روز کسی با همی آوردن غرق کردن در غرق کردن از یکدیگر جدا شدن

استغراق استباق ايقاق احراق اشتقاق اعتناق استنطاق  
شکافتن آلوده شدن بخار شدن سوختن شکافتن شدن اعتماد کردن استنطاق کردن

استغراق استنطاق استراق استغراق حق دق رق  
مراودار شدن حق گفتن کسی سنده گفتن غرق کردن نام خدا را به غیر لطیفه گفتن روزی

سبق طبق وهق طهق علق بهق دمق رمق حرق درق  
پیش از زمان گذشته بگذرد کند شکافتن در زانو پیوسته درم شعله جان سوختن بجا آوردن

خلق خلق فلق مرق طلق علق غلق حدق مدق  
ساختن بپایه روم آتش بنده من گیدان آب سیر بادبان سببی بپایه چشم

صدق عسق شسق نطق تقق جقق عقق هلق دلق ورق  
درست گفتن سگ گفتن راه گفتن سوزان کردن جوی شوربا دگر بانه کی کرد

جقق وشق شقق اشق صقق طلق بلق زلق رونق زورق  
آتش گفتن روشن شدن روشن شدن برآورده جای نماند آب روی روشن خود

مطلق مشق قذق خرق حرق سرق ربق احق ملحق  
از بین رفته شکافتن در و دروم

ملصق  
مرب

استغراق درمی  
تیره بوی بلند کردن

خلق

خَلَقَ بَدَنَهُ مَعْلُوقٌ فَسَبَقَ مَرَقَهُ فَلَئِنْ مَعَقَ خَفَقَ لَفَلَقَ **فصل**   
 پیوسته بدنه را به خود پیوسته است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 رَاوَوْقٌ مَسْبُوقٌ مَسْرُوقٌ مَشْرُوقٌ **فصل** رَفِيقٌ طَرِيقٌ فَرِيقٌ شَفِيقٌ   
 ایستاده به هم پیوسته است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 شَقِيقٌ عَمِيقٌ صَدِيقٌ رَشِيقٌ خَلِيقٌ طَلِيقٌ حَرِيقٌ سَلِيقٌ حَقِيقٌ عَقِيقٌ   
 پیوسته است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 سَمِيقٌ عَمِيقٌ غَمِيقٌ وَشِيقٌ مَلِيقٌ ذَلِيقٌ رَصِيقٌ صَفِيقٌ رَقِيقٌ   
 دور است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 دَقِيقٌ دَقِيقٌ سَوِيقٌ لَیْسٌ وَرِيقٌ فَلَئِنْ مَعَقَ مَسْبُوقٌ سَمِيقٌ دَمِيقٌ   
 نزدیک است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 خَلِيقٌ لَذِيقٌ وَشِيقٌ زَلِيقٌ هَبِيقٌ **فصل** مَحْقُوقٌ تَوْفِيقٌ تَحْقِيقٌ تَحْقِيقٌ   
 خالق است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 تَعْلِيقٌ نَطْلِيقٌ تَصْدِيقٌ تَعْرِيقٌ تَخْلِيقٌ تَوْفِيقٌ تَنْشِيقٌ تَحْقِيقٌ تَسْلِيقٌ   
 تعلیق است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد   
 تَشْرِيقٌ تَعَوِيقٌ طَرِيقٌ حَقِيقٌ دَقِيقٌ شَقِيقٌ عَقِيقٌ وَشِيقٌ   
 تشریق است و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد و از او جدا کرد



خَلِيقَ خَلِيقَ سَلِيقَ حَدِيقَ نَبِيقَ حَوِيقَ عَلِيقَ فَلِيقَ بَاقَ سَاقَ

طاف فاف ناقه منظره محقة مغلقه مطرقه ملحقه  
قنار ابرنی شده جادو کلوندا کلیدان خلیف

مِلَقْ شَقِيقَه مَحْفَقَه عَفِيقَه جَوْدَه حُرَقَه تَقَرَقَه مُطْلَقَه  
ماله گشت سزوقا رينجا کرده غزوه بزم

بَعِيقَ بَدْرَةٍ رَذَقَ مَخْرَجَ مَغْشَقَ **بَابُ الْكَافِ** مُحَلَّاتُ

میسواک سَمَكْ اَفْلَاکْ صَحَاکْ دَرَاکْ اَحَاکْ اَمَلَاکْ اِدْرَاکْ  
مای فروش بحرهای روزگار خزان دریا بن کاهای دین کلف دریا بن

مَسَاكُ احْشَاكَ اِهْلَاكَ اَتْرَاكَ لَوْلَاكَ فَلَكَ مَلِكُ سَمَكُ

دَرْكُ جَسَدِكَ مَحْكُ فَمَنْكَ مَعَكَ وَدَكَ حَمْكُ حَمْكُ شَبْكُ  
طبق درون رخ جاده کون کون درونی جان تو زین کون با تو جوهری در یک شبنم کام دام

مَسْلَكُ اَنُوكَ مَرْتِكَ بَرَمَك مَدْرَك اَوْرَك طَوَطَك نَيْرَك دَرَمَك

الابرار  
 جمع ابرار  
 كذا في  
 المظالم  
 المعاني

الاولاد  
 جمع اولاد  
 كذا في  
 القاموس  
 المعاني

الماء

المستحق  
المستحق

مفتوح  
المفتوح  
م  
الاسم  
بقال شمر مستحسك  
اي شمر السواد  
الانكس

الفرج قوم

منفك ممشك ملك مبارك  
نیزک تمسک تمشک تحک

جدا شده از هم گلی و زده در ایندن

بغداد کوفتی بیک روزی را دیده و ایندن

مالک هالک سالت حائیک شالک ضالح تارک ناسک مسکوک  
پادشاه ملک کشنده رادرو بجلاد بایساح خزان دستوارزم رادد بکار کرده

حک داک شک فک ملک لک ملک وریک شراب  
 خواشیدن پاره پاره خورده بخورده  
 پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه

وَدَيْكَ دَلِيلُكَ رَكْبُكَ سِلْكُكَ كَلَامُكَ عِلْمُكَ مَلِكُكَ أَرْبُكَ نَسَبُكَ

حَسْبُكَ سَمِيكَ حَقِيكَ عَمِيكَ يَا أَمْلَاحَ جَلُولُ حَلُولُ الْإِسْبَاحُ

خِزَالِ جِبَالِ جِبَالِ مَقَالِ مَذَلِ هِلَالِ خِيَالِ نِكَالِ عِيَالِ

رَحَالُ رَحَالٍ وَبَالَ سَوَالٍ نَوَالٌ رِمَالٌ زَوَالٌ قَالٌ لَالٌ  
 در فض کمر پلانا مردان سوادگی بسیدن عطا بیکها کشتن کشتهها مردان در جهم

زُلَّالٌ وَصَالٌ غَزَالٌ مِثَالٌ حَدَالٌ نِعَالٌ ضَلَالٌ مَالٌ نِصَالٌ خِصَالٌ  
 أَفْرَاسَانٌ كُورُودٌ أَمُورُودٌ مَسْنَدِيَّةٌ سِتُورُودٌ فِلِينٌ كَرَامِيٌّ مَسْنَدِيَّةٌ بَكَاغِيَّةٌ خُصَا

الارجل الارجل الارجل  
هذه سارة فوزي  
صوت جيب صوت جيب صوت جيب  
م م م

الاشغال الاشغال الاشغال  
برليند برليند برليند  
نك بريند نك بريند نك بريند  
قوم قوم قوم

الاحيل الاحيل الاحيل  
مثل المظف مثل المظف مثل المظف  
وقبل صعب وقبل صعب وقبل صعب  
خام خام خام

والاخذ هو الذي لا يجمع غزول م





اَقْبَالَ اَذْيَالَ اَجْعَالَ اَرْدَالَ اَبْطَالَ اَقْلَالَ اِهْكََالَ اِهْكََالَ  
فصلها در آنها بای مردمان ناکن باطل کردن درویش زمان داری فزونی است

اِضْلَالٌ اِجْلَالٌ اِذْلَالٌ اِزْلَالٌ اِسْلَالٌ اِضْلَالٌ اِطْلَالٌ  
مسلول کردن بزرگداشتن محال کردن تار کردن خوار کردن لغزیدن کش کردن کمره کردن دایره کردن

اِطْلَاؤُ اِعْلَالِ اِقْلَالِ اِهْلَالِ اِنْقَالِ اِجْمَالِ اِجْمَالِ اِخْمَالِ اِرْسَالِ  
 سید اعلیٰ بیچارہ کون اہل کون نام نہاد کون اجماع کون دگر کون خیر کون در اوردن فرستادن

اَعْجَالَ اِسْهَالٍ اِعْطَالَ اَسْعَالَ اِنْعَالَ اِقْبَالَ اِفْضَالَ اَحْمَالَ اِنْصَارِ مَیْنُونَ  
مَشْتَبِهین شکر بر ایندن ذوق داشتن تشنه او فتنه نعل بر سوز کردن رک و دو دانستن و بکسی خوا کردن شکست خوردن

اِنْزَالٌ دَلَالٌ دَجَالٌ شَوَالٌ اِفْعَالٌ اِحْتِمَالٌ اِنْتِقَالٌ اِحْتِلَالٌ  
 زود آوردن بهشتی دادن شکر کردن برداشتن نقل کردن باغی شدن

اعْدَالِ اِيْجَالِ اِيْخِيَالِ اِيْخِيَالِ اِسْتِغَالَ اِسْتِغَالَ اِسْتِغَالَ  
راستيابان به اندیشه کردن حجت کردن جزو نمودن افروخته شدن استغول شدن پیوستن

اِمْتِصَالَ اِهْمَالٍ اِعْثِسَالٍ اِسْتِحَالٍ اِفْقِصَالٍ اِنْخَالٍ اِنْفَعَالٍ اِكْرَدَن

جَلَّ عَلَيَّ بَدَأَ جَدِّ مَحَلِّ جَدِّ طَلَّ سَمَّا أَجَرَ أَجَرَ رَمَلْ غَرَّ

از دوح  
اغای  
مهم

آه دج اغاي  
منه تحفه الموده



تجلی

کَلَّمَ خَلْقَ خَلْقٍ قُلْ زَلَّ نَفْلٌ مَثَلٌ كَلَّ مَلَّ عَلَّ دَعَلَ دَقَلَ وَحَلَ وَشَلَ  
وینمود و گفت که هرگاه که تو را بدی که غفلت داشتی به خواسته خود می رسیدی

عَلَّ أَمَرَ خَلَلَ زَحَلَ أَزَلَ دَوَلَ عَسَلَ عَصَلَ بَصَلَ سَبَلَ أَفَلَ جَعَلَ تَعَلَ  
بهر کسی که امید بخیزد از دربان مجازال بیرون آید

هَبَلَ أَضَلَ كَسَلَ كَذَلَ بَطَلَ سَمَلَ خَلَلَ خَلَّ جَهَلَ شَكَلَ فَضَلَ فَضَلَ  
بنت گمراه تو گمراه یا کسی جوهر دیر جانده کند

فَلَ أَكَلَ غَزَلَ وَبَلَ بَذَلَ غَزَلَ هَزَلَ نَفَلَ عَقَلَ سَطَلَ سَهَلَ رَحَلَ رَمَلَ  
شتر خورشید در گردن آری دانه یو یو درون

قَلَ قَلَّ قَلَّ حَوَلَ هَوَلَ ذَهَلَ تَلَلَ حَلَلَ شَلَلَ طَلَ صَنَلَ مَنَلَ  
گفتن بپرس و بپرس و بپرس

خَوَلَ حَوَلَ مَقَلَ صَبَلَ أَوَلَ مَدَخَلَ أَغَلَ أَمَلَ حَذَلَ مَسَلَ  
بهر کسی که بپرسد و بپرسد

أَسَفَلَ أَضَلَ أَكَلَ أَحَوَلَ أَجَلَ أَجَدَلَ جَوَرَ نَوَلَ مَجَلَ مَكَلَ زَبَلَ  
زیر تو خاف تو غم تو و تو چشم سپاه به هم حمله کرده جمع بگوئی دریا دیگر بزرگتر

مَقَوْلَ مَنَقَلَ خَطَلَ هَبَلَ كَوَبَلَ مَسَمَلَ مَجَلَ جَدَلَ كَعَدَلَ مَبَلَ مَغَلَ  
بیان زهر حزن تو





حَابِلٌ قَبَائِلٌ هَلَا هِلْ قَوَائِلْ اَنَامِلْ مَحَامِلْ مَنَارِلْ زَلَزَلْ جَلَا هِلْ  
پای دانه قبیله زمره دکنه قافله سرهای انگشت گزافه منزل زنگهای دوف

نَوَائِلْ خَلَا هِلْ رَوَائِلْ رَوَائِلْ طَوَائِلْ نَوَائِلْ سَلَا هِلْ مَسَائِلْ  
طاهای فزونی خفاها بیادگان شراب نوشی سینههای غوغا گزشتن دروازه زنجیرها مشغله

مَشَا طِلْ مَفَاصِلْ هَيَا هِلْ مَائِلْ مَرَّاهِلْ مَنَاهِلْ حَدَائِلْ صَيَا هِلْ  
مندکشته سیکله منزلهای غوغا آبگاهها خوبه صیقل

عَوَائِلْ اَسَافِلْ حَوَائِلْ مَوَاصِلْ خَنَادِلْ عَنَادِلْ مَبَاطِلْ مَنَادِلْ  
عالمان پیرنها حوصله درغ سنها ببلدان ببلدان دست دوشها دستها

اَمَائِلْ مَحَائِلْ اَفَاضِلْ بَرَائِلْ صَنَادِلْ مَقَابِلْ بَلَائِلْ كَعَادِلْ قَنَائِلْ  
همایان مخلف موی کردن جودس گفتار قصدها روی باروی ببلدان کوبینها پیاپی

شَعَائِلْ مَكَائِلْ مَنَائِلْ مَبَافِلْ سَوَائِلْ اَرَامِلْ مَكَا هِلْ مَنَافِلْ  
پرسهها ازوفه زنبها سرکین دانه ده زارها راه کردلیان بیوهگان سرمدانه پیکر زنها

اَصُولْ خِيُولْ فَيُولْ كِهُولْ حَذُولْ يَقُولْ حَصُولْ دُخُولْ وُصُولْ  
نیف اسبان بیلان دو میوان تنها درخت ترا حاصل شدن در آمدن پیوسته

فَضُولْ عَقُولْ سَيُولْ وُحُولْ سَطُولْ عَدُولْ دَبُولْ حُولْ جُولْ  
فصلها جودها سبکها کلام نرم کاسهای کریمه بوگشتن از جرمه خود آمدن جود از زاری

جَوَلْ ذَلُولْ شَمُولْ كَهْمُولْ جَهْمُولْ **فصل** مَقْبُولْ مَقْفُولْ مَسْئُولْ مَعْرُولْ  
 شتاب زده رام کرده عجبوت نادان پذیرفته بیافته سوال کرده از غبار مانده

مَحْصُولْ مَحْلُولْ مَعْلُولْ مَحْوُولْ مَأْكُولْ مَصْفُولْ مَوْصُولْ مَعْفُولْ مَنْفُولْ  
 باقی مانده حل کرده بیمار لاغوشه که بنام دیگری کرده باشند خورد شده صیقل داده بپوشیده دانسته نشان داده

مَوْجُولْ مَغْسُولْ مَشْفُولْ مَعْمُولْ جَهْمُولْ مَقْبُولْ مَحْبُولْ مَحْوُولْ  
 در کل افتاده شسته در کارش عمل یافته نادانسته گفته دل زده برداشته افزیده

مَحْدُولْ شَاتُولْ مَلُولْ تَالُولْ **فصل** رَحِيلْ عَدِيلْ قَبِيلْ قَبِيلْ قَبِيلْ  
 فرو داده سمول بیان سر به چوب افرو باز کردن در وقت کوچ پنهانی نماز کرده گفته اندک خور

جِيلْ جِيلْ خَلِيلْ كَفِيلْ سَبِيلْ أَصِيلْ أَصِيلْ حَبِيلْ طَوِيلْ ثَقِيلْ كَحِيلْ  
 برداشته بزرگ دار دافله پارسندان راه و بهر دم با اصل شبانگاه آواز آید دراز گران سر به کشیده

دَلِيلْ ذَلِيلْ عَكِيلْ غَلِيلْ جَحِيلْ خَجِيلْ بَدِيلْ هَبِيلْ مَسِيلْ وَكِيلْ مَقِيلْ فَصِيلْ  
 راه نمایی و پلیده خور بیمار بختن خور رفت در وقت خفا بدو راه گذار آب کشیده شمشیر افروخته

فَصِيلْ عَوِيلْ جَوِيلْ ظَلِيلْ مَحِيلْ عَسِيلْ أَكِيلْ فَلِيلْ قَلِيلْ هَزِيلْ كَلِيلْ ثَمِيلْ  
 چو تر اگر بنده بر مورد بزرگ سپهر تمام دم با فال جاوید همگانه شمشیر افروخته و لغزیده اندک آب اندک

تَزِيلْ دَخِيلْ هَوِيلْ تَوِيلْ نَبِيلْ فَبِيلْ حَبِيلْ سَبِيلْ رَسِيلْ سَلِيلْ سَلِيلْ  
 فرو انداخته دوست کو بر ز فرومایه چاکر نشان نموده که مرغ و شتر می دارند



مُعِلُّ مُعِلِّ زَيْدٍ تَلِيْلٌ كَيْلٌ حَلِيلٌ سَفِيْلٌ ضَلِيْلٌ وَنِيْلٌ خَيْلٌ مَكِيْلٌ مَهْلٌ هَذِهِ

عَقِيلٌ تَحْصِيلُ تَقْطِيلِ تَلِيلٍ تَقْضِيلُ تَقْصِيلِ تَطْوِيلِ تَبْدِيلِ  
نفس حاصل کردن بیکاییدن لاله الا لاله گفته فضل نهادن دراز کردن بدل کردن

[illegible]

تَسْبِيحٌ تَعْوِيلٌ سَوِيٌّ تَعْدِيلٌ تَقْوِيلٌ تَقْدِيلٌ تَوَصِيلٌ قَدِيلٌ زَبِيلٌ مَدِيلٌ

بِحَدِّ الْكَلْبِ إِحْمِلْ ۚ فَبِذَلِكَ يُدْعَى الْيَوْمَ لِلْعَالَمِينَ

يَكِلُ لَكَ مِثْلَ وَبَلِّدْ عَقْلُ بَقْلُ نَقْلُ رَحْلُ حَلْلُ حَلْلُ وَحَلْلُ  
 يافق شب جنین وای احد ده از پی کی بر دوز بالان جامه سپید مکرر علی اکرم

هَلْ سَهْلٌ كَمَلُ مَهْلٍ أَصْلُ فَضْلٍ وَصَلَ نَضْلُ مَضِلَّ خَصْلٌ بَقْلُ جَلٍّ  
اسان دوستي دريك پنج جلای صاف و پیریزی بیگان بر فرخی نیکی نوی کردن

فَعَلْ لَعَلَّ يُفْعَلَ      نَبَلَ جَلَّ فَلَّ      وَبَلَ حَوْلَ قَوْلَ قَوْلَ  
 بگردن      کین      رسی      درهمن      بیش      باران      سال      هجرت      گفت      تری

جملہ نامہ دانی



















بَكِيمٌ وَخَيْمٌ هَشِيمٌ خَيْمٌ وَسَيْمٌ بَرِيمٌ حَيْمٌ **مصدر** تَسْلِيمٌ تَقْسِيمٌ

تَعْلِمٌ تَكْرِيمٌ تَعْظِيمٌ تَقْدِيمٌ تَقَرُّمٌ تَقْرِيمٌ تَخِيمٌ اِقْلِيمٌ خَيْمٌ تَسْنِيمٌ

لَطِيمَةٌ اِطِيمَةٌ قِسِيمَةٌ مَشِيمَةٌ هَشِيمَةٌ بَرِيمَةٌ جَرِيمَةٌ تَمِيمَةٌ وَصِيمَةٌ

نِيمَةٌ سَحِيمَةٌ خَصِيمَةٌ شَكِيمَةٌ وَلِيمَةٌ رَتِيمَةٌ **مصدر** سَمَامَةٌ شَمَامَةٌ

حَامَةٌ عَامَةٌ غَامَةٌ يَمَامَةٌ نَعَامَةٌ خَامَةٌ قَامَةٌ **مصدر** خَامَةٌ شَامَةٌ عَامَةٌ

لَامَةٌ هَامَةٌ **باب التوفيت** عَيَانٌ بَيَانٌ ضَمَانٌ زَمَانٌ دُخَانٌ

اِمَانٌ لِسَانٌ بَنَانٌ جَانٌ مَكَانٌ عِنَانٌ هَوَانٌ حِسَانٌ جَنَانٌ جَبَانٌ

رَزَانٌ سِنَانٌ رِقَانٌ عَلَانٌ اِرَانٌ خَوَانٌ عَوَانٌ اِهَانٌ حَصَانٌ

الاشجان بالفتح فاعل المصنف

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان

الاشجان







هَبَانُ يَزْدَانُ خَا قَانُ رُهْبَانُ طَيَّانُ سَعْبَانُ مَجْلَانُ فَرَحَانُ  
بازگشتن باری تعالی از او پادشاه چین زاهد در میان گوزده کردن شتر کننده شاد کام

بَسْتَانُ رُمَّانُ اَسْوَانُ نَشْوَانُ نَشْوَانُ شِخَانُ کَرِيَانُ يَقْطَانُ  
باغستان انار غنچین است زلفان همشاد و پیران خفته بیدار

جَهَانُ اَهْوَانُ اَدِيَانُ رِيَانُ لَهْفَانُ نَدْمَانُ مِعْوَانُ مَرَضَانُ قَوِي  
کالبدان یاری کردن گریهنا بر بار در غم گوی پیمان یاری کننده قوی

شَبْعَانُ هَبْتَانُ مَجَانُ جَلْبَانُ قَسْطَانُ حَذَلَانُ حَذَلَانُ صَفْوَانُ  
ایلم صیقل دهنده دروغ گفته رایگان نمک قورقور هم شکسته نویسی شادان

مَرَضَانُ غِيَرَانُ عَصَانُ جَوِيَانُ خَسِرَانُ تَبِيَانُ فِجَانُ عُمَرَانُ هَمِيَانُ  
قوی در شکن کلو کوفه گریبان زبان میان بنگاه آبادانی سیر

کِرِيَانُ شَرِيَانُ صَوْمَانُ عَقِيَانُ ظَمْنَانُ عُمَانُ وَمَدَانُ عَقْبَانُ  
گوزنا در گوی جلد روز دار در تشنه بچا و خوال روز گرم فتح عتقار

عَضْبَانُ کَسَلَانُ اَعْيَانُ اَخْدَانُ شُبَانُ فَتَانُ مَلَانُ اِبَانُ اَمَلَانُ  
خشنودن کامل کوه خدایان دوستان جوانان رفته کرد پیر همنگام دست دادن

اِحْسَانُ اِرْخْوَانُ اِلْحَانُ اِيْمَانُ **نَصْر** اِمْتِحَانُ تَرْجَانُ طَلِيسَانُ  
نیکی کردن برادران سرود گفتن مسکن زود رفتن دروغان فوجی بزرگ

ضَمَّانَ صَوْلَجَانَ قِرْوَانَ قَهْمَانَ بَهْمَانَ زَعْفَرَانَ رَهْمَانَ  
 رستاد افروز چوگان کاروان کار زباید کا زیوه زعفران

قَهْمَانَ  
 کهریا

لَا مَكَانَ نَيْدَلَانَ أَفْجَوَانَ عَرَفَانَ زَبْرَقَانَ جَلْجَلَانَ عَنفَوَانَ  
 جای بی جای در خواب بیدار با بوی خوشی ماه کشتیر شد اول جوانی

اِطْلَاقَانَ صَرَبَانَ مَلَوَانَ خَفْقَانَ سَوَطَانَ عَكْنَ مَسْنَ  
 آرام در دریش شب روز جستن دل خربک اشکارا سنگ افشان

وَسْنَ سَنْ قَرْنَ بَدْنَ وَطْنَ رَمْنَ خَبْنَ لَقْنَ لَكْنَ مَجْنَ  
 خواب بیدار سنها بزدان تنها بیا که روزگار داماد بکل در

مَحْنَ حَزْنَ حَسْنَ كَبْنَ عَدْنَ جَبْنَ ثَمْنَ شَمْنَ وَثْنَ فَنْنَ  
 محنتها اندوختن شده خوب شیر و دنام شهر پیرا ۷۰ بن بخت بن فتنه شاد درخت

مَنْ شَحْنَ شَطْنَ عَطْنَ ذَقْنَ سَقْنَ يَمْنَ يَغْنَ يَقْنَ مَنْنَ  
 مننها اندوختن اسن پناه چای خفتن زخمیان سوان نام شهر پیری برین دنگدور

عَصْنَ وَرْنَ سَكْنَ غَشْنَ فَنْنَ عَدْنَ لَحْنَ دَنْ ظَنْ عَنْنَ  
 الجوع بیانی رسمن معشکی کین آنچه در نوا بود از سما درخت بهشت خطا هم گمان از معاشه

فَنْ مَنْنَ مَرْنَهْنَ مَحْنَهْنَ مَقْنَهْنَ مَقْنَهْنَ اَهْمَهْنَ مَسْنَهْنَ  
 کوفه یکن کوفه کین آرمود شده بیا که یک نزدیک شده دیو بوسیده شده



مَحْضٌ فَيَحْنُ أَوْ ذَنْ مِلْبَنٍ مِمَّنْ أَلَكْنِ مَسْكَنٍ أَوْ كَنْ مَعْدَنْ مَحْقَنْ  
جَوَّانِ سَدَابِ يَوْمَهُ ابْرَدُ كَالْمَرْحُ شَكْلُهُ زَبَانِ أَرَامُ كَاهِ دَوْرُ كَرْهِي كَانِ دَوْلَابِي

أَحْسَنَ مَا مَنَ صَيَوْنَ لَادَنْ سَوْسَنَ جَوْشَنَ طَاجِنَ مَلِكِينَ مَلِكِينَ خَيْرَ

راستی طبعی معتن کودن هاون معین مبین مرین ممتن  
ازدوز نایزدوخی بولنده استوار بالائی باز کرده بیاد کرده از آنکه ممتن گشته

مستمن معین مرتن ملین مکین ممکن مدون ملون مستغن  
 به و رده شکر شکرده به کنده فانه فیه دیوان کرده رنگ کرده گرم کرده

تَحَنُّنٌ نَقَمٌ تَدِينُ نَقْلٌ تَدَكُّنُ تَحَصَّنُ نَفْسٌ عَنِ هَؤُلَاءِ  
 اندوختن نندارد در میان تویندن نقل کردن در دست گرفتن نگاه داشتن نهان کردن

بابین خاین داین زاین صاین شاین داجن طاجن ساین ضاین  
نام استوار دام دهنده زمین کنده عویشی گاه دانه غیب کننده کوشنده دستاورد

شادون حارون خازون مارون آسین و اشین خاصین باطن طاقین لایعین

دافین ساکنی آمین ثامن ضامن رامن کاھن و اھن **مصر** خرابین  
دفی کنند آرام کوفہ ہشتم بیوان کو کنند خال کوی سست خرابین

الاستبانة  
أشكاله  
ب  
الم

الآب  
جقل ديدكر هانور

این ورد آتم حمام  
بجند اولاد قره به  
چند که من تحفه السلوک

الْأَبْلَى  
دع احوالہ بیچی

الابيضاض  
الشحمي وال

الماء الحار  
خمس و  
التون  
مع

الابيضان  
الشحم والشاء  
مكتوفة

الاستبانة  
أشكاله

الاستيقان  
كما نسر اولوه يعنى  
يقين اوز رينه  
اولوه

مدیا

مَدَائِن سَفَائِن دَفَائِن **سَكُون** مَوْن جَوْن شَجَوْن سَجَوْن  
شهر کنایه دینها آرام در کار دیوانی راهدار رود زندانها  
اَتَوْن عَضَوْن عِیَوْن جَفَوْن فَوْن فَوْن رَقَوْن عِیَوْن لَبَوْن  
کلن شانه درخت چنوا بکای چشم فف از بودن قلم کوفتند و شنند  
مَصَوْن قُرَوْن حَوْن حَصَوْن فُسَوْن **سَجَوْن** مَسَجَوْن مَشَوْن  
نگاه داشته قرا اسبافان بنایها جلد بازی دیوان زندان  
مَرَهَوْن مَغَبَوْن مَخَوْن مَخَوْن مَقَوْن مَطَعَوْن مَضَمَوْن مَذَهَوْن  
گود کرده فینه در تیره کرده اندو کلن پیوسته تیره طوی کرده با گذرمان بی باکند رودنی کرده  
مَدَقَوْن مَعَجَوْن مَسَكُون مَلَعَوْن مِمَمَوْن مَصَوْن مَسُون مَادَوْن  
دقی کرده غیر کرده ساکنه مانده بسته فیه در شده منفرجه دیوانه دستور داده  
مَوَزَوْن جِیَوْن قَانَوْن کَانَوْن کَانَوْن صَابَوْن طَاعَوْن طَاوْن  
سینه راست اسم نم اسم و عادت لاتزان رشتان موی او در بوی او و افکار اعیان بیاری عام اسباب  
عِیَوْن زَبَوْن سِیَوْن اَفِیَوْن قِیَطَوْن مَاعَوْن هَاوَوْن مَسَبَوْن  
چوب خوشه خوا درخت موی درخت بوی بوی لمان خانه لمان خانه مایه بوی درختین  
مَبْطَوْن مَضَوْن مَضَوْن عَرَبَوْن مَكُون کَمَوْن قَتْن مَتْن  
در دهنم گرفته بزارنه غایب از بودن فقی ریزن قتل محکم



يَمِينِ يَمِينِ ثَمِينِ سَمِينِ مَبِينِ دَفِينِ كَمِينِ كَمِينِ حَصِينِ عَجِينِ  
مکن دست راست بنمزد هم در کور کرده بهمان کرده اسوار غیر

حَرِينِ اَمِينِ بَقِينِ لَعِينِ ضَمِينِ طَمِينِ مَعِينِ جَمِينِ جَمِينِ  
غلبن اسوار رانن بکر طنبور ابدوان بدی کنند بدلف روي

اَمِينِ ضَمِينِ مَهِينِ بَطِينِ طَمِينِ مَدِينِ مَطِينِ خَدِينِ قَتِينِ رَينِ  
ناله پندوان غوار باز کرم نمت زده دام دهنده گلزار دوست دار

طَمِينِ خَشِينِ سَفِينِ رَضِينِ عَرِينِ حَضِينِ وِتِينِ كَمِينِ عَضِينِ  
آرد درشت گشتی کلم رای پشته نیز بر رک دل باجه

سَحِينِ حِينِ طَمِينِ تَمِينِ دِينِ عِينِ حَسِينِ تَسَكِينِ تَلَقِينِ  
آب کرم سنگام کل انجیر بگرس در دهمان بگفتن آرام گفتن

تَمَكِينِ نَعِينِ تَرِينِ حَصِينِ تَكُونِ سَحِينِ تَلَعِينِ تَمِينِ  
جای دادن معین کردن اسوار کردن است کردن گرم کردن معالجه گفتن

حَمِينِ عَشْرِينِ تَكْفِينِ تَضْمِينِ غَسْلِينِ سَكِينِ عَتِينِ تَمِينِ  
نگاه داشتن بیست مرده را گفتن کردن جبری در میان میزی در آوردن سزای دوزخیان و سر زخم را که پیشوید آن حرکت زنان نتوان کرد

يَقْطِينِ حَمِينِ تَسْرِينِ اَمِينِ رَاحِينِ شَيَاطِينِ دَهَاقِينِ  
در حق گوید بر مقام زمین کل برین میگوید که در حق او دور و نبرد تم زرد و دم کلگون میشود دیگانه دیوان پادشاهان و پادشاهان

بَسَائِتِ مَسَاكِينِ قَوَائِنِ مَحَاجِنِ مَعَاجِنِ مَلَاعِنِ نَبِیْنِ  
بستانه مسکینان قانونها محجونا معجونها ملعونان پیغمبران علیهم السلام

صَالِحِیْنَ طَالِحِیْنَ کَاسِیْنَ عَالِیْنَ تَابِعِیْنَ بَابِعِیْنَ مُؤْمِنِیْنَ مُسْلِمِیْنَ  
نیکوکردان بدکردان نویسندهگان عالمان تابعی ارکان مؤمنان فرستندگان مسلمانان

شَاهِدِیْنَ زَاهِدِیْنَ تَائِبِیْنَ خَائِفِیْنَ رَاكِعِیْنَ سَاجِدِیْنَ صَائِبِیْنَ صَابِرِیْنَ  
گواهان بویزه کاران توبه کنندهگان نوحی کاران رکوع کنندهگان سجده کنندهگان صابرونه داران صلیبیان

حَافِظِیْنَ حَامِدِیْنَ رَافِعِیْنَ عَالِدِیْنَ ذَاكِرِیْنَ شَاكِرِیْنَ طَاهِرِیْنَ مُحْسِنِیْنَ  
نگاه دارندهگان ستایندهگان رفعت کنندهگان پرستندهگان یاد کنندهگان سپاس گویندگان پاکان نیکوکاران

وَارِثِیْنَ شَافِعِیْنَ فَاضِلِیْنَ فَايِزِیْنَ مُنْفِقِیْنَ مَادِحِیْنَ قَاتِلِیْنَ  
امیران بردگان شفاعت کنندهگان فاضلان رشکداران نفقه کنندهگان ستایندهگان ترسندگاه

اَكْرَمِیْنَ رَاحِمِیْنَ اَوَّلِیْنَ اٰخِرِیْنَ كَافِرِیْنَ ظَالِمِیْنَ یَاسِمِیْنَ اَنْكَبِیْنَ  
نورزداران بخشندهگان پیشینان آریسان ناکردهگان سنگداران کجمن

مُسْتَعِیْنِ مُسْتَعِیْنِ اَجْمَعِیْنَ رِبِیْ دِیْنِ شِیْ دِیْنِ حِیْنِ اَیْنِ مَیْنِ  
جمع غده یاری خواسته همه جدایی وام رزخی آزارشی مرکز جلایا کذب دروغ

وِیْنِ قَبِیْ عَیْنِ عَیْنِ عَیْنِ عَیْنِ عَیْنِ عَیْنِ عَیْنِ عَیْنِ  
انگور سیاه آهنگر چشم آبر زر زردبان آینه زانو پلانزاراد چشم چشمه آفتاب حرف ابرو عین حرف



سَقَطَ سَقِينِ سَكِينِ مَدِينِ سَحِينِ دَفِينِ ضَعِينِ قَنِينِ ظَفِينِ

قَفِيفَةٍ قِسْرَةٍ خِرَاءَانَةٍ بَطَانَةٍ مَثَانَةٍ كِنَانَةٍ زَمَانَةٍ سَمَانَةٍ  
کوفته بستر خردانه پادشاهانه میثاقانه کینانه زمانه سامانه

اَسْطُوَانَتُ رَايَانِهٖ عَانِيَهٗ خَانِيَهٗ  
سُتُونِ بَادِيَانِ خَانِيَهٗ  
كَلِمَاتُ الْوَاوِ هُزْ مَعْفُو  
در گمانه

مرعوی معرو مملو لولو مرحو مدعو مهبو مشکو یقطو  
اعلیت کرده خوابیده بر روایید انکه و امید دارند خواننده توجیه انکه ادراشک کند بیدار

منظوم دلو سکو آف اسو لهو سهو قهو لغو محو  
 زنجیرہ دار و کون و آموشی  
 ستر و پاک کرد

خَشَوُ حَشَوُ جَو دَو اَوْ غَوُ طَو  
 علو كلو عدو عمو  
 کمان سبک آگنده هوا بیابان بر کراه گرسنه  
 بلندی خمید دشنی در کمان

فَوَضُّوْا كَابُ الْهَيَاةِ اَلِهَ مِيَاهُ جِبَاهُ اَكْرَفُ

فَوَاهِ أَشْيَاءَ **مُتَقَبَّ** اِسْتِبَاةٍ مُنْقَبِهٍ مُسْتَدِيرٌ فَكُلُّ شَيْءٍ مَانِدٍ  
مانند هوا مانده شدن اکاه کردن اکاه گشته ماندن

الاولى  
والاخرى  
كلها

الارواح النجس  
هذه النجس  
النجس

الائمة والامة  
التيسكان

وَجِيه كَرِيه تَزِيه فَقِيه سَفِيه **مفسر** خَابِيه رَايِيه نَاجِيه **ف** اَخِيه  
 روی شایسته ناخوش خرم دانشمند بی خود درودگرای سوي اخگر

جَارِيهٔ سَارِيهٔ عَارِيهٔ حَارِشِيهٔ غَارِشِيهٔ نَارِصِيهٔ قَارِصِيهٔ شَاغِيهٔ

دَاعِيَةِ لَاغِيَةِ عَافِيَةِ قَافِيَةِ كَافِيَةِ نَافِيَةِ خَافِيَةِ حَامِيَةِ لَا مِيَةِ  
خوانند بر چهری نمی پیورده <sup>تغیر می</sup> و <sup>بدین</sup> <sup>نوع</sup> <sup>که</sup> <sup>میشوند</sup> <sup>از</sup> <sup>نوش</sup>

نامیه آئینه غائبه هاوید دانیه **فصل** پدایه هدایه طلایه  
زیاده نوشته ابعلا  
آن فی بنا دارا رسد نام روزی خوشتر بکشد نوشته  
راه راسته روزی آغاز کار

نه‌کایه باب‌الب فی فصل  
الی ایتی حاجی بناجی راجی  
سرکش رسیده بخانه رسیده

مَکْحُوحِ صَاحِبِ نَادِیْ هَادِیْ عَادِیْ حَادِیْ نَادِیْ شَادِیْ بَارِیْ  
 لک شده کفر بهوش نواکنده ره غمناک آسمان درازم رعنان آجمن اخلاصه علم

جَارِي دَارِي سَارِي عَارِي قَارِي نَاحِي بَارِي تَارِي غَارِي

ماضی راضی راسی ناسی قاضی خاشی نایش مایش رایش  
گذشته شنود استوار فاموش کنده نرسند کودک برانده اردو

[illegible]

مصدراشتی / اناسیدن / مصدراستی / مشغول / امینک / طوقان / م



عاصی قاصی خاخی شاطی دای رایی سایی طایی جایی حایی  
تا فرمان داور که کار کند رود دعا کنند شبنم شنب کنند تا فرمان بخاکند پای برهنه

خانی شانی صانی عانی کانی وانی باقی ساقی راقی باکی شاکی که کنند  
بوی و زمان شادمانه پاکر خواننده بلند دعا کنند و تمام مانده و بایسته آید دهنده آفون کرد

بائی خانی عالی عالی فائی وائی حایی رایی سایی عایی نایی  
کند لای بلند کران امیر در پناه گیرنده اندازنده بلند

بائی دانی ثانی زانی جانی شانی فانی ساهی شاهی باهی داهی  
بنا کنند نزدیک دوم رستا کنند که کار عدد بیست شود سهو کنند مرد نیز خشم

واهی ناهی جاوی راوی شایوی حاکی جایی ضایوی وائی  
سست نمی کنند تاریک مراد خداوند شاه حکایت کنند بر او در افتاده باغ بلند کنند

اوائی امائی عوائی ادائی معائی  
سر کش کور کور پیغمبر علامت نام

عخی یخی سخی رخی صدی هدی بری جری گری مری  
شماره نماز بجا آمد بخشن بد زنگار کردن دختر نوهر نیزار ویر تفتد گوارن

هوی کشتی وشی خصی عشی وشی رشی وشی بخی وخی نرم  
کوشت مهر کوشت سختی بیان جامه با نقش عابدی و ن کوه وصیت کنند بسندین دورانی روی دیو مانده کامل

حَظِّي دَنِي مَعِي حَقِّي خَفِّي دَنِي صَفِّي قَفِّي وَفِي تَقِي نَقِي پَر  
همه مند که خواندند بهمان بهمان جای کرم دوست خوانند و فاکند بهر میز کار  
شقی دَنِي دَنِي جَلِي حَلِي عَلِي وَلِي سَمِي كَمِي حَقِّي دَنِي نَاكِر  
بدینک بوی دهده پاک و پیر روی و پیر دوست نام دلاور مردمان فریاد برده  
غَنِي كَمِي طَوِي رَوِي قَوِي غَوِي اَسِي جَوِي رَنِي سَفِي شَرِي بَنِي  
نواکرم کم نیست جاه را ورده حرف روی نوانا کراه بهر نام کلم بهر نام نیک و نام دورغ بهر نام و زیبا  
بَنِي سَلِي طَرِي سَوِي بَنِي سَرِي فَنِي بَدِي نَدِي ضَنِي خَوِي  
کوشتیم کم بهر نام تمام ملن بهر کار بهر کیم غنیمت بهر نام لاغ را روا  
حَلِي بَرِي مَعْطِي مَحْتِي مَقْتِي مَغْنِي مَنِي مَرِي دَرِي مَقِي  
نختم ناکند دهده حاکم کند قوت کند نیست کند بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده  
مَحْتِي مَبْتِي مَقْتِي مَشَرِي مَحْتِي مَلْتِي مَسْنِي  
آغاز کند بهر میز کار بهر کیم روی بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده  
مَلَوِي مَنَوِي مَشَوِي مَلْتِي مَنِي مَوِي بَجَوِي اَشَوِي شَكُوِي  
بهر دهنده در کوزه نشینند بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده بهر دهنده  
حَلِي وَسْطِي اَنْتِي خَنِي سَلِي كَبَرِي مَوِي بَشَوِي اَعْلِي  
رازان بهر دار انگشت بهر دهنده دوست بهر دهنده



اَقْصَىٰ مَرْضَىٰ سَفَلَىٰ حَسَنَىٰ اِشْتَىٰ اِنْهَىٰ قُرْبَىٰ مَوْتَىٰ شَعْوَىٰ حَتَّىٰ  
 دور بود از خود چیزی که گناه کردن نزدیک شدن استاده بود که اگر مرد و استاده  
 بجزی دَعْوَىٰ مَعْنَىٰ دَبْنَىٰ عَقْبَىٰ اَعْمَىٰ اُخْرَىٰ مَوْتَىٰ عِلْسَىٰ  
 مراد از نقد و ناپیدا آن جهان دوست

اِمْلَىٰ اَوَّلَىٰ مَأْوَىٰ سَكْوَىٰ اَرَقَىٰ طُوبَىٰ لَيْلَىٰ اُخْرَىٰ فَوْتَىٰ اَعْمَىٰ  
 سزاوار مکان کوچه نامراده در رفت بهشت عید قربان

بَلَوَىٰ عَوَىٰ جَنَىٰ كَشَفَىٰ مَانَىٰ **مَصْرَفِي** غَزَىٰ هَدَىٰ فَنَىٰ حَجَىٰ  
 بلا پادشاه نفاذ خودی ده وارس اگر ناکام

طَلَىٰ قَدَىٰ نَدَىٰ شَفَىٰ تَرَىٰ زَدَىٰ تَرَىٰ كَرَىٰ سَرَىٰ دَعَىٰ  
 آنچه بر جان ننداشت آگاه کردن به شدن خاک

لَوَىٰ هَجَىٰ حَيَّ شَيَّ طَيَّ غَيَّ فَيَّ قَيَّ كَيَّ هَيَّ سَدَىٰ  
 علم زنده چیزی در کم راه سپه و غنی دلف نادر و پنهان

نَدَىٰ صَحَىٰ عَلَىٰ تَوَىٰ طَلَىٰ جَلَىٰ هَدَىٰ كَرَىٰ تَرَىٰ عَوَىٰ  
 نام چاشتگاه دو کمره خاک خواب خاکشمار

تمام شد کتاب لغات تازی آغاز لغات پارسی بر این طبعیت













نمک طغک طاسک آنیک کوچک زیرک خنجک طوکل کنیزک مبارک  
 آتابک بلارک غوک کوک دوک سوک بوک خنک تنک سبک **ضد**  
 مفتوزنک **ضد** شهابنک اذرنک استرنک **ضد** رنک زنک زنک رنک  
 سنک سک سدرنک دنک فنک تنک تنک تنک یکنک منک منک  
 جنک جنک چنک جنک عنک کنک **ضد** غنک زرنک ونک شرینک مینک  
 درنک فونک پلنک فدنک کلنک **ضد** اسنک اورنک اژنک اژرنک باشنک  
 ارنک اونک نیرنک فونک فونک خوسنک خرچنک سرنک **باب الدور**  
 دوال شکال سفال جوال زکال سال نهال **ضد** زال آل بال تال سال **ضد** سال شال  
 نال لال نال بال بال وال زال جیال دنال کوبال چنکال غبال ریغال آغال  
 ضغبال کو تو بال کو شمال مرفول نشبیل پیغوله جلبله انکله کدرله **ضد** بد تله  
 ضله دله غله کله کله یله بیاله زواله کلاله کاله ماله لاله زاله **باب المیم**  
 پیغام ارام اشام منکام بادام مادام **ضد** اوسام کاکنام خوام ستام **ضد** بدرام  
 بهرام فوجام سوتام اذیم بادرم رزم بزم **ضد** دیهیم درخیم **ضد** بام تام جام  
 خام دام رام سام شام عام فام کام نام وام **ضد** ستم درم دزیم ارم **ضد** بجم فجم تم جم  
 خم دم غم رم دم کم بجم **ضد** مرم بجم شلم فتم بتم **ضد** بیم ریم نیم سیم بیم **ضد** سیم



قلزم کندم مردم پنجم **باب التفریق** نشان شبان کران کران کران کمان  
 کمان فغان میان جوان نهان کفان دمان روان سستان خزان خزان زیان زیان  
 فزان نوکان امکان برمان میدان فومان دربان تاوان تابان دزمان ویران  
 کردان یکمان دستان بیکان کیوان سامان شادان خندان چندان جانان دوکان بیکانیان  
 بریان آسان نادان مهمان پنهان پیمان ارزان زندان سوزان سندان افغان آسان  
 پایان دستان پاسبان استیان کاروان میزبان اسمان بوستان کامران بیجان  
 خاکدان شادمان ساربان استان ناودان ناردان پاسبان ابدان شایگان پاسبان  
 بادبان بریان خیران جاودان مهربان استخوان رایگان ناتوان خاندان ارغوان  
 سایه بان نزدبان رهوان گزهبان مرزبان سببان گریبان کلستان مکلان  
 پرویشان سلمان زخمندان پشیمان برضشان زمستان مغیلان بیابان شهرستان  
 آبادان جاودان ترکستان تابستان شادروان باز رکان بادبجان ترکدان  
 نوشیروان اطمینان پزون زغن شمن دمن رس سخی سمن کفی نارون  
 بیرون نترن یاسمن خوشن باب زن بادخون **پیرهن** گوگردن اهرمن انجمن  
**روزن** بهمن آمن خرم روغن دشمن روزن روشن ماون کلنی دامن گردن  
 روین اردن سوزن کلنی سوسن جندن نوسن شیون برزن لادن ملکن رین کزن  
**نوز** نوز

نوکن فلاخ نشین سترون زین کین مین چین چین زمین زمین  
 نلین کین کزین سرن آیین کفین نوین کین بدین بوکروبوکله  
 چین چین چین آیین آیین برزین روین روین روین روین روین روین  
 بالین نوین نوین نوین نوین نوین نوین نوین نوین نوین نوین نوین  
 نامون بیرون افون افون اکون کردون داردون سیایون  
 طرخون شینخون فون نلون سون فسون کون سیون یکان زمانه بهانه  
 فانه فانه شبانه کرانه میانه دانه مغانه صانه کمانه ترانه جانه فاجانه فانه  
 لانه عانه خانه دانه شانه خانه پیمانه دروانه جانانه میخانه کاشانه ویرانه دانه  
 مرغانه پرواز ویرانه اسمانه بالوانه تازیانه زاولانه اشیانه جاودانه شادمانه آستانه  
 کینه نرینه کینه باب نوا بر و خنود بازو کیسوتیو آمو دارو جادو مازو جبروجارو  
 کندو کامو خیرو لمیوترو کفوسو میسو بامو راسو بازو بهلو زانو آلوبانو  
 سقونیکو زیلو صعلو کلسر و کدو رکوخو ابرو برتو خو خودو دوسو کوکو  
 مونو مو خو حو کو دو نو یا ایضا پناه نگاه نگاه کنه کیه سپاه سپاه  
 سناه تپاه دوتاه کلاه پنجاه درگاه ماکه سیکاه روباه دساکه خراک آگاه کوتاه



شاه کاه کاه ماه فزیره فره کرم زه ره ده که مه شه هری کی بی

دی بی خوی دی **سایه** دایه وایه مایه **پویه** یویه **مویه** مویه  
فرغت بر تحریر هذه القوافی بعون الملک العلی الوافی وانا الفقیر نظر بن عثمان  
الجانی ومن الآلام فی العاجل حافی ومن العناء فی الاجل خافی والمرجون القوی الکافی  
ان یخلصنی منها بحرمة نبیہ القدافی واصحاب نواصر الحق والبطالان توانی فوضت  
جمع امری الی الله اث فی نعم النصیر ونعم العافی فی یوم الاثنين ذی شهر رمضان  
الذی انزل فی القرآن ذوا ووقت الفجر فی عصر سلطان یزید ابن محمد خان  
فی بلد توقات عفی الله عن الآفات فی تاریخ سنه سبع وربع مائه

یا ناظر افیه سل الله مرحة علی المم واستغفر لفقیرا

فاطلب لنفسک من خیر ترید بها من بعد ذلک غفرا لنا لک

حرره هذه اللغة محمد بن محمود غفر الله له ولوالديه و

لا ستادیه وجميع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات

اجمعین فی اخر شهر محرم الحرام سنه خمسین وتسع مائه

خدا یا بیا مزار آن بنده را

که الحمد خواند نویسنده را

کم

فی تاریخ سنه سبع وربع مائه  
محمد بن محمد خان





## بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس لایق خدای عظیمست که روح انسان را  
بفصاحت لسان آید و حمد و قیاس سزاوار همنه  
که نیست که زبان آدمیان از بدلاقت بیان آید <sup>اندر آید</sup> خالق که  
بوی هوای محبتش را بشام احباب <sup>کشتن و گیاهان</sup> اصدق و ارباب یوان  
رسانید و راز قی که لذت آثار انوار معرفتش را بیدار  
الباب عشاق و اصحاب اشواق چشاند <sup>چشمه</sup>  
هر که نداند سپاس نعمتش امروز <sup>از روز آید</sup> حیف خورد بر نصیب  
مانوانیم حق حمد تو کف تن با همه کربیان <sup>تو شکر و زنده</sup>  
و نجات فراوان بران جیبی را که وجود او موجب ایجاد جمیع  
موجود است و در و دی کران بران طیبی را که نزول او <sup>مستقر و از آمدن</sup>  
سبب قبول توبه همه عصیانست <sup>شعر</sup>  
نور او مقصود مخلوقات بود • اصل معدومات موجودات بود  
شعر آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی





پنج قسم اول در تفسیر تحت اللفظ کلام شریف خدای  
 رحیم قسم دوم در تقریر احادیث رسول کریم قسم سوم در تعبیر  
 کفزار حکماء کوهر نشانار قسم چهارم در تذکیر ابیات تازی خراتان  
 قسم پنجم در تصویر لغات طاووس نکار که در اینجا آورده بر  
 اسلوب صحاح عجمی بناده کرده تا هر مشکلی که پیدا شود یافتنی  
 انرا انسان گردد مرام و مراد ازین کوشش و اجتهاد آنست که  
 چون خوانندگان آن رساله ازین مقاله منفعتی گیرند داعی  
 بچای را باد داعی خیر بیاد آرند تا ایشان بنظر رحمت یزدان  
 ملحوظ و بعفرت و عفو غفران مخطوط شوند انشاء الله تعالی

بنده و کرمه قسم اول در تفسیر تحت اللفظ کلام شریف خدای رحیم

اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ اَشْكُرُ  
 کارکنید چو فرزندان داود شکر را <sup>ازین گاه من</sup> <sup>قال اینست از کثر</sup> <sup>شکر را</sup> <sup>فرزندان داود</sup> <sup>کارکنید چو</sup>

وَالْكَافِرِينَ الْغَضَبُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ أَخَذَتْهُ  
 فرود خورندگان <sup>فشم و فشم آورده</sup> <sup>او از کما گذرند گاه</sup> <sup>از اقصیه</sup> <sup>بکفر آورده</sup>

الْعَرَّةُ بِالْإِثْمِ مَن عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَن أَسَاءَ فَعَلِمَ أَنَّا

عاقبت <sup>آه که که کرد و کرد ازینکو</sup> <sup>ممن بنفس خودی</sup> <sup>آه که که کرد که</sup> <sup>ممن آه که که کرد</sup>

وَحَنُّ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. إِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا  
 از سر من برده که می بینم باو از کمر گرفته بدست باو و از دست

أَتَا مُرُونَ النَّاسَ بِالْبَيِّنَاتِ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ. وَإِذَا أَمَرُوا  
 می فرمایید آفریننده را باینکه بگوید خود را فراموش کنید نفس شمارا انکار کنید

بِالْغُفُورِ وَكَرَامًا. مَوَدَّةُ ذِي الْقُرْبَىٰ. وَإِنْ جَاهَدَاكَ  
 با نافرمان گفتن در غایت نیکو کارانه دوستی خداوند خویش انکار کند بدو و مالداری

عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا.  
 را اسرار اورند ترا آنچه نیست تو را و از این پس هر کسی مکر فرماید بفرمانی که او

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.  
 بخورید و بیاشامید بدست خدا بدست خدا از حد گذارند کار را

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ  
 و اگر بگسترده روزی را بپندارند بکار کنند در زمین

حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ. وَإِذَا رَكِبُوا  
 تا حود را بفرزد بدو بدو در رفتن گفتند که ایمان بخود بر داشتند

فِي الْفَلَاحِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. إِنْ أَنْكَرَ  
 در کشتی خواستند خدا را بگویند که کاش که او بدو بدست زشتی



الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَيْرِ . يَالَيْتَ بَنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ

آوازها آواز و فرست  
ای کاشک میانه من و میان تو

الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِين . فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ

دو بهای مغرب و شرق باشد  
بئس یار و رفیق است که با من  
بئس اینست که با من آه کس که ملازم گوید مرا

فَلَمْ يَكْ يَنْفَعَهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا دَرَأُوا بِأَسْنَا . وَأَنْتَ اللَّهُ

بئس نزد  
سود میدهد این را ایمان ایشان  
دقتی که بیدارند تو را و بپای مارا  
هزار بار

نَبَأًا حَسَنًا . أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ . لَنْ يَكُ تَنْتَه

خبر که خوب باشد آنانکه  
روزی ایشان روزی معلوم  
و آنست که

لَا رَجْمَكَ . وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ .

نگار و نمک من ترا  
آه کس که اعتماد  
در خدا کند بئس آه خدا بئس یار و رفیق

أَحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ . أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ

بهترین که خداوند کرد  
خداوند کند که  
ای تو دهم ای تو دهم

يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

ای فرزندان آدم  
بند و بند  
شیطان را

مُبِينٌ . قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً . وَلَكِنْ يَتَّبِعُهُم

بشمار  
کنند بلکه بپارست  
نفس شمارا

لَيْتَ نَزَّاجٍ





فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. ذُرِّي عِبَادٍ مَوْجِبًا هَوْنًا

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْعَايِنَةِ.

لَا يَفْلُقُ بَابُ التَّوْبَةِ عَلَى الْعِبَادِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ

مِنْ مَغْرِبِهَا. مَوْتُ الْفَقْرَاءِ رَاحَةٌ وَمَوْتُ الْأَغْنِيَاءِ

حَسْرَةٌ. أَعْدَا عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ

الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ. الْفَقْرُ فُخْرِي وَبِ

أَفْخِي. كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا قَسَمَ سَوْمٌ دُرٌّ

نَعْبِي كَفْتَارِ حُكَمَاءَ كَوْهٍ شَارٍ. قَدِّمُ الْخُرُوجِ قَبْلَ الْوَلُوجِ

الشَّمَاة

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary on the main text. The text is written diagonally and includes phrases like 'وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ' and 'الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ'.

الشَّاءُ نَظِيفَةً وَالْفِيلُ جَنَفَةً، اصْنَعْ لِي مَا أَنْتَ  
 كَمُفَضِّلُ <sup>بیکز</sup> <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 أَهْلُهُ، السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ، مُشَاهِدَةُ الْأَبْرَارِ  
 سزادار لوی <sup>رستن</sup> <sup>در تنه</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 بَيْنَ الْجَلِّيِّ وَالْأَسْتَبَارِ، الْفَقِيرُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا  
 میانه روی <sup>میر</sup> <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 هَذَا الْمِقْدَارُ مَا يَحْمِلُكَ وَمَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ فَانْتَ حَامِلُهُ  
 بیز انداز <sup>بیکز</sup> <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 كُلُّ مَدَارَةٍ صِدْقَةٍ، رَضِينَا مِنْ نَوَالِكَ بِالرَّحِيلِ  
 هر <sup>بیکز</sup> <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 لِأَخِيرِ فِيهِمْ مَا دَامَ أَحَدُهُمْ لَطِيفًا تَخَاشُنُ وَإِذَا خَشِنَ  
 بیکز <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 يَتَلَطَّفُ، التَّمْرُ بَانِعٌ وَالنَّاطُورُ غَيْرُ مَانِعٍ، ضَرْبُ زَيْدٍ  
 بیکز <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>  
 عَمَّا كَلَّوْا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ، ضَرْبُ الْحَبِيبِ  
 مگرد <sup>بیکز</sup> <sup>ویدر</sup> <sup>مردار</sup> <sup>بیکز</sup> <sup>نور</sup>



زَيْبٌ. اسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بَلِّغْ مَا عَلَيْكَ فَإِنْ لَمْ  
*مویز دستر* *آوردنی تو از هیچ* *دارا گناه بگذرد بوی او* *بر کسی که* *آوردنی*

يَقْبَلُوا فَمَا عَلَيْكَ يَا بَنِي آتَكَ مَسْئَلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
*قبول نمی کنند* *آوردنی دستر* *ای روزی که* *تقصیر تو رسد* *در روز قیامت*

مَاذَا اكْتَسَبْتَ وَلَا يُقَالُ مِنْ أَنْتَسَبْتَ. اَعُوذُ بِاللَّهِ  
*آوردنی کردی* *و گفته شود که* *بر کسی که* *نسبت داری* *سایه که* *در روز قیامت*

مِنَ الْفَقْرِ الْمَكِبِّ وَجَوَارِمٍ لَا أَحَبَّ لَارْهَابِيَّةٍ  
*از فقر دیدنی* *کردی از کس* *و سبای که* *آوردنی* *نیست از آنکه* *در روز قیامت*

فِي الْإِسْلَامِ جُذُولا تَمْنُنُ فَإِنَّ الْقَائِدَةَ إِلَيْكَ عَائِدَةً  
*در اسلام* *نیگاه کن مکن سبای* *بر کسی که* *حق تعالی* *بگوید* *باز آید*

كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ. اللَّهُمَّ مَتِّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلٍ  
*هر کاس* *بشکافد* *آوردنی* *برادر دستر* *ای بار خدا* *آوردنی* *مسلمانان را* *بر طوالت*

حَيَاتِهِ. وَصَاعِفُ ثَوَابٍ جَمِيلَةٍ وَحَسَنَاتٍ. وَارْفَعِ  
*زندگانی او* *و دهد از کن* *بالا رسی* *خوبی را* *دین کارهای او* *و در او* *اربعین*

دَرَجَةً أَوْ دَانِيَةً. وَوَلَايَةٍ وَدَعْرٌ عَلَى عَدَائِهِ وَشَنَاتٍ  
*درجه او* *دوستانش را* *از میان* *دوستانش را* *دیده که* *بر دشمنان را* *دشمنان را*

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَةٍ ۚ اللَّهُمَّ احْرُسْ نَفْسَهُ وَذُرِّيَّتَهُ  
 ماهر که خوانده شود در تفسیر از کتابت این حدیث نگه دارد چاه او و نذر

وَأَمِنْ بَلَدِهِ وَاحْفَظْ بَلَدَهُ دُخْرُ الزَّمَانِ كَهْفُ الْأَمَانِ  
 و ایمن کن شهر او و نگاهدار و فرزند او دوزخ زمانه و پناه ایمن شده

الْمُؤَيَّدُ مِنَ السَّمَاءِ الْمَنْصُورُ عَلَى الْأَعْدَاءِ عَصْدُ الدَّوَلِ  
 قوت ورز از آسمان یاری کوف بر دشمنان بازوی و قوت

الْقَاهَةِ سِرَاجُ الْمِلَّةِ الْبَاهِتِ جَمَالُ الْإِنَامِ قُرْ الْإِسْلَامِ  
 شکستنا برولنج کیش و پناه درخشند غنچه انوار کاه نازیده نمایان

سَعْدُ بْنُ أَبِيكَ الْأَعْظَمُ شَاهِنشَاهُ الْمَعْظَمِ مَا لَكَ  
 سعد که فرزند ابوبکر بزرگتر شاهانه بزرگوار بزرگوارند

وَقَابُ الْأَيِّمِ مَوْلَى مُلُوكِ الْعَرَبِ وَالْجَمِّ سُلْطَانُ الْبَرِّ  
 گنجینه های معصوم خداوند پادشاه عرب و جمیع خلیفه

وَالْبَحْرِ وَارِثُ مِلْكِ سُلَيْمَانَ مَظْفَرُ الدِّينِ أَبُو بَكْرٍ سَعْدُ  
 و دریا میراث یابن سلیمان پادشاه دین و مژگان کعبه سعد

بْنُ زَيْدِكَ دَامَ اللَّهُ أَقْبَالَهَا وَجَعَلَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ مَا لَهَا  
 فرزند زید که خداوند او را برتر کرد و در هر نیکی که خواهد بود

و در هر نیکی که خواهد بود و در هر نیکی که خواهد بود و در هر نیکی که خواهد بود



كَمْ فَالْفَقْرَاءُ مَلَاذُ الْغُرَبَاءِ • افْتَحَارَ آلُ فَارَسَ مَيْنَ

بیاض و رویتان • بیاض و غریبان • نازیده • فزونی نارس • قدر است

الْمَلِكُ مَلِكِ الْخَوَاصِّ فِي الدَّوْلَةِ وَالِدَيْنِ غِيَاثُ الْإِسْلَامِ

ملک شاه • ملوک و خاصه • نازیده • فزونی • کسی خاصه • فزونی • ملوک

وَالْمُسْلِمِينَ عَمْدَةُ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ • ابوبکر بن

مسلمه بنون کا زار • ابوبکر بن • ملوک • سلطان • ابوبکر بن

أَبِي نَضْرَطَوَّلَ اللَّهُ عَنْهُمْ • وَشَرَحَ صَدْرَهُ • الْكَرِيمُ إِذَا

ابو نصر است • در از کف خدا • عمو • و کش • و کش • نیکو کار • در ز کوار

وَعَدَ وَفَاقِمْ جِهَارِمْ دَرْتَدَكِيَا بِيَا تَا زِي جِهَارِ

وعد • کف • بیاض • نازیده

شَفِيعٌ مُطَاعٌ بَنِي كَرِيمٍ قَسِيمٌ جَسِيمٌ لَسِيمٌ وَسِيمٌ

شعیب • مطاع • بنی کریم • قسیم • جسیم • لسیم • وسیم • فزونی • فزونی • فزونی • فزونی

بَلَّغَ الْعَلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسَنَتْ جَمِيعُ

بلوغ • علی • بکمال • کشف • الدجی • بجمال • حسنت • جمیع

خَصَالَهُ صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ سَعَدَ الدُّنْيَا بِدَامِ سَعْدِ

خصاله • صلوا • علیه • و آل • لقد • سعد • الدنيا • بدام • سعد

وَأَيُّهَا الْمَوْلَى بِالْوَيْةِ النَّصْرُ كَذَلِكَ تَشْأَلُنِيَّةَ وَهُوَ قَرْنًا  
فصلی یاری کرده بازافشانه برمی بارند فرزند او در فرزند دیگر او

وَحَسَنُ نَبَاتِ الْأَرْضِ مِنْ كَرَمِ الْبَذْرِ رَوْضَةُ مَاءٍ نَهْرُهَا  
چاه آبش که خوب زمین از نیکویی تخم کمتر مرغزار است آبش که آب می بارد

سَلْسَالٌ دَوْحَةٌ يَجْعُ طَيْرُهَا مَوْزُونٌ إِذَا لَيْسَ  
کب فوس که در دستش بزرگ درختش بزرگ با نیکو کرده بر نه کاغذ او سخن می گویند روضه نه آبش که

الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ كَسْتَوْرٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ  
آدمی دراز شود لسانش را روضه کرم عاویط حمل میکند

عَلَى الْكَلْبِ أَقْلُ جِبَالِ الْأَرْضِ طَوْرٌ وَأَنَّهُ لَأَعْظَمُ  
به سگ کمتر بزرگتر کوه های زمین طور کمتر بهر آن آه طور از آن که کمتر

عِنْدَ اللَّهِ قَدَرًا وَمَنْزِلًا إِذَا شَبَعَ الْكَبِيُّ يَصُولُ  
در نزد خدا از بزرگ و منزل روضه بزرگ دلاور حمل میکند

بَطْشًا وَحَالِي الْبَطْنِ يَبْطِشُ بِالْفَرَادِ الْأَلَاخِرُونَ  
بسیتر گرفتن و آنکه سگ ته کمتر سخن میکند در کوچه کمتر اکامه باش غلبه نهایش

أَهْلُ الْبَلِيَّةِ فَلِلرَّحْمَنِ الطَّافُ خَفِيَّةٌ إِنَّ لِمَنْ  
از باریش بهر سزایستار نگو باری نهانتر اگر ما بنویسم



رَاكِبُ الْمَوَاشِي اسْعَى لَكُمْ حَامِلُ الْغَوَاشِي • اَشَاهِدُ

سوار <sup>مهریاریه</sup> بگوئیم از بهر شما <sup>غاشیها</sup> شهادت

مَنْ اَهْوَىٰ بغيرِ وَسِيلَةٍ فَلِحَقِّي شَأْنُ اضْلُ طَرِيقًا

اگر کسی را که دوست دارد <sup>بگوئیم</sup> بوسیله <sup>کاری که</sup> فلحقی <sup>در رسیدن</sup> شأن <sup>کار</sup> اضل <sup>کمی</sup> طریقا <sup>از راه</sup>

يُؤْتِجُ نَارًا اَنْتُمْ يُطْغِي بِرَشَةٍ لِّذَلِكَ تَرَانِي حَرْقًا وَغَرِيقًا

ببخشد آتش را <sup>و</sup> شما <sup>در</sup> بپوشد <sup>بسی</sup> برشته <sup>از آن</sup> لذلک <sup>بمن</sup> ترانی <sup>در</sup> حرقا <sup>بمن</sup> و غریقا <sup>در</sup>

يُهَاجُ إِلَى صَوْتِ الْأَغَانِي لِطِبِّهَا وَأَنْتَ مَعْنِ أَنْ سَكَنْتَ

بجای <sup>با</sup> آواز <sup>مطربانه</sup> آغانی <sup>مطربانه</sup> لطیبه <sup>آه</sup> و انت <sup>مطربانه</sup> معنی <sup>آه</sup> ان <sup>آه</sup> سکت <sup>آه</sup>

تَطِيبُ • اِنِّي لَمُسْتَسْتَرٍ مِنْ عَيْنِ حَيْرَانِي وَاللَّهِ اَعْلَمُ

بهداشتن <sup>بر</sup> من <sup>از</sup> چشم <sup>از</sup> حیرانی <sup>از</sup> والله <sup>خدا</sup> اعلم <sup>داند</sup>

اَسْرَارِي وَاَعْلَانِي • وَعِنْدَهُ هُبُوبُ النَّاسِ اَشْرَابِ

رازهای <sup>و</sup> آشکارهای <sup>در</sup> من <sup>در</sup> و عنده <sup>در</sup> هبوب <sup>دوران</sup> الناس <sup>دوران</sup> اشراب <sup>دوران</sup>

عَلَى الْحِجَى تَمِيلُ غُصُونُ الْبَابِ لَا اَحْجَى الصَّلَاةِ

بر <sup>در</sup> حجاب <sup>در</sup> تمیل <sup>در</sup> غصون <sup>در</sup> الباب <sup>در</sup> لا احجی <sup>در</sup> الصلاة <sup>در</sup>

وَأَفَانِينَ عَلَيْهَا جُلُنَّارٌ عَلِقْتُ بِالشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارَ

و افانین <sup>در</sup> علیها <sup>در</sup> جلنار <sup>در</sup> علقت <sup>در</sup> بالشجر <sup>در</sup> الأخضر <sup>در</sup> نار <sup>در</sup>

هَلَاكَ النَّاسُ حَوْلَهُ عَطْشًا وَهُوَ سَاقِ بَرٍّ وَلَا يُسْقَى  
 هلاک مردم را دور او تشنگی و او ساق بر و نیامیزد  
 یعنی نمی نوشاند

إِذَا رَأَيْتَ أَتِمَّا كُنَّ سَائِرًا وَحَلِيمًا يَأْمَنُ يَقْضِي لِقَاؤَهُ  
 اگر ایستادگان را دیدی که سائرا و حلیم است ایستادگان را میترساند و ایستادگان را میترساند  
 یعنی ایستادگان را میترساند

يَلْبِسُ الْمَطَاعِمَ حِينَ الدَّلِّ يَكْسِبُهَا الْقَدْرُ مُنْتَصِبٌ  
 پوشاننده اطعمه را در وقت دلالت میپوشاند قدر را در ایستادن  
 یعنی در ایستادن قدر را در ایستادن

وَالْقَدْرُ مَخْفُوضٌ يَا لَيْتَ قَبْلَ مَنِيَّتِي يَوْمًا أَفُوزُ  
 و قدر را فرو نهاده ای کاش پیش از منیتم روزی میروزید  
 یعنی میروزید

مَنِيَّتِي نَهْرٌ تَلَاظِمُ رُكْبَتِي وَاطْلُ أَمْلَاءُ قَرِيبِي  
 منیتم رودی که تلاطم کند رکتی و اطل را در نزدیکی  
 یعنی در نزدیکی

قَالُوا عَجِبِينَ الْكَلْبُ لَيْسَ بِطَاهِرٍ قُلْنَا نَشَدُّ بِهِ  
 گفتند عجب کنید سگ را که نجس است ما میگیریم  
 یعنی ما میگیریم

شُقُوقُ الْمَبْرَزِ قَدْ شَابَهُ بِالْوَرَى حَارٌ عَجَلًا جَسَدًا  
 شکاف مبرز که قد شابه با الوری حار عجلًا جسدًا  
 یعنی عجلًا جسدًا

لَهُ خَوَارٌ سَمِعِي إِلَى حَسَنِ الْأَغَانِي مَنْ ذَا الَّذِي  
 له خوار سماعی ای حسن الاغانی من ذالذی  
 یعنی من ذالذی



حَبَسَ الْمَثَانِ . مَنْ ذَا يَحْدِثُنِي وَرَمَّ الْعَيْسُ مَا لِلْغَرِيبِ  
بگو بگوید که / هود و زهاده / کینه دانه که / بنویسد و در / در این حالت نشستن / در بهار کرده / اینست / غریب  
سَوَى الْغَرِيبِ أَيْسُ . وَاحُوا الْعَدَاوَةَ لَا يَمُرُّ بِصَالِحٍ  
غیر از غریب / غکار / خداوند / دشمن / نمی گذرد / نیکو کننده / نیکو کننده

وَالْوَمْرَةُ بِكَذِّابٍ أَشْرُ . إِذَا جِئْتَنِي فِي رَفَقَةٍ لَتَزُورَنِي  
نگار و در این غیر میکند / با هر دو زوفه / دیگر گفتن / هود و توبیخ و در / در اینجا / در این زمان / که در / غریب  
وَأَنْ جِئْتَ فِي صَلَاحٍ فَانْتَ حَارِبٌ مِصَاعٍ سَرِي طِفْنٍ  
اگر چه توبیخ / در این گفته / پس تو / کارزار گفتن / حصار / آه که

يَجْلُو بَطْلَعَهُ الدَّجَى فَقَدَتْ زَمَانَ الْوَصْلِ وَالْمَرْءُ  
روشن کند / بیده زود / سیاه / پس من / که / زمانه / یوستن / حاله / اینست / که

جَاهِلٌ يَقْدَرُ لَذِيذِ الْعَيْسِ قَبْلَ الْمَصَائِبِ . وَإِنْ سَلِمَ  
ناهنز / قدر / زینت / پس از ریده / کارهای سخن / اگر چه / که

الْإِنْسَانُ مِنْ سُوءِ نَفْسِهِ . فَمِنْ سُوءِ ظَنِّ الْمَدْعَى  
مردم / از بدی / نفس خود / از بدی / گاه گفته / که

لَيْسَ يَسْلَمُ . بَلَيْتُ بِخَوِي يَصُولُ مُغَاضِبًا عَلَى كَرِيهِ  
نمی رسد / مبتلا / خوی را / علم میکند / در حالت فریاد / که / من

فِي مَقَابِلَةِ الْعَمْرُودِ عَلَى جَرْدِ لَيْسَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ

بانی برادر عمود / بر سر کشته و دراز / بر سر برادر است

وَهَلْ يَسْتَقِيمُ الرَّفْعُ مِنْ عَامِلِ الْحِجْرِ أَنْ لَوَّامَتْ يَوْمَ

از سر در استقیم / از عمل حجر / اگر نمی بینم

الْوَدَاعُ نَاسِفًا لَا تَحْسَبُونِي فِي الْمَوَدَّةِ مُنْصِفًا مِنْهَا

بدر کده / از اندوه خنده / میزداید دور / در دوستی / موهوم بین / آنکه کجاست

لَا تَبْكُوا عَلَيْهِ تَرْحَمًا وَابْكُوا لِحَيِّ فَارَقَ الْمَتَالِفَاءَ وَرَبَّ

گریه / دراد / بخوفه / بگریه / زنده را که جدا شد / از آنکه بود و سر و دل در است

صَدِيقِي لَأَمْنِي فِي وُدَادِهَا أَلَمْ يَرْهَا يَوْمًا فَيُوضِعْ لِي

خوشر / در است که ملازم / در دوستی او / نمی بدید دور / روزی که بماند

عَذْرِي. وَلَوْ أَنَّ حُبًّا بِالْمَلَامِ يَزُولُ لَسِعَتْ أَفْكََا

بوزنش دور / کفایت اگر دوستی / بر زنی کده / زایل بماند / می شنیدی / دروغی که

يَقْتَرِيهِ عَذُولُ. لَمَّا رَأَتْ بَيْنَ يَدَيَّ بَعْلَهَا شَيْئًا

دروغی و حسدش / بر زنی گفت / بخواه زدن گوید / هر چه می شنیدی / بهیوی که

كَأَنَّ شِفَةَ الصَّايِمِ تَقُولُ هَذَا مَعَهُ مَتَى

سر و سر / بخواه بر روزی و در / می گوید آنکه نه که / این همه / باراد / در و در است



وَأَمَّا الرَّقِيبَةُ لِلنَّائِبِ فَاتَّ الصَّبِي وَالشَّيْبُ غَيْرَ مَلِيٍّ

تحقیق افسوس نیز غمگین را که در وقت نمایندگی  
هرگز کمتر گویا برکوی نیز از خانه بگوید

وَكُنْفِي بَتَغْيَرِ الزَّمَانِ نَذِيرًا مَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيَّ طَبَقٌ

و من در پیش من یک طبق  
از خانه بگوید که در زمانه ترسانند  
و من در پیش من یک طبق  
از خانه بگوید که در زمانه ترسانند

يُغْنِيهِ ذَلِكَ عَنْ رَجْمِ الْعَنَاقِيدِ كَفَيْتُ أَذِي يَأْمَنُ

از نیکوای من  
از نیکوای من  
از نیکوای من  
از نیکوای من

تَعَدُّ حَاسِنِي عَلَانِيَتِي هَذَا وَلَمْ تَدْرِمَا بَاطِنِي

نیکوای من  
نیکوای من  
نیکوای من  
نیکوای من

مَاذَا أَخَاضَكَ يَا مَغْرُورٌ فِي الْخَطِّ حَتَّى هَلَكَتْ

چه چیز تو را در خط  
چه چیز تو را در خط  
چه چیز تو را در خط  
چه چیز تو را در خط

وَلَيْتَ التَّمَلُّ لَمْ يَطُرْ مَا مَرَّ مِنْ ذِكْرِ الْحَمِي مَسْمُوعٌ

ای کاش که نگذشت  
ای کاش که نگذشت  
ای کاش که نگذشت  
ای کاش که نگذشت

لَوْ سَمِعْتَ وَرَقَ الْحَمِي صَاحَتَ مَعِي يَا مَقْشَرِ الْخُلَاقَانِ

اگر که بشنیدی  
اگر که بشنیدی  
اگر که بشنیدی  
اگر که بشنیدی

قُولُوا لِلْعَمَلِ فِي لَسْتِ تَدْرِي مَا يَقْلِبُ الْمَوْجِعَ ظِلْمًا

بگوید به کار  
بگوید به کار  
بگوید به کار  
بگوید به کار

يَقْلِبِي لَا يَكَادُ يُسَيِّفُهُ رَشْفُ الزَّلَالِ وَلَوْ شَرَبْتُ

میکند برافروشی اگر فروشی

جَوْرًا وَقَطْرٌ عَلَى قَطْرٍ إِذَا التَّفَقُّتُ نَهْرًا وَنَهْرٌ لِي نَهْرٌ

قطر که قطره رود اتفاقا می افتد جوی بر سر جوی که جوی

إِذَا اجْتَمَعَتْ جَمْعٌ قَسَمٌ جَمٌّ دَرْتَصَوِيرِ لَغَاتِ طَاوِسٍ

اگر می آید در میان

تَكَارِبُ الْأَفْضَلِ الْأَبْنَاءِ أَتَقِيَا أَتَنَا أَحْسَا

مهریز در نزد کسان که از من میانه سخن می گویند

أَدَا إِذَا اسْتَقْصَا إِشْتَهَا أَشْقِيَا

کنده و بگذارد ستم در پی خواهی که در پی تو می آید

أَطْبَا أَعْدَا أَعْضَا أَعْلَا أَعْنَا إِفْشَا إِقْدَا

در شفا دشمنانه اندامها برافروشته تر تو آنکس از شکاف کنده کسی رفتن

آءِ الْجَا امْرَأَ امْضَابٍ بَقَا بِلَا

نیکی و دوستی زن که رفتن میبرد بگذرانده بر نماند که بماند از نموده میبرد

بَنَاتُ تَقَاضَا تَمَنَاتُ ثَرَاتُ شَنَاتُ جَزَا

بنای کنده و زن حکم و فرواستر و از زود کرده نام میبرد شتابان که میاید با کمالش و او را بگذارد



سنگ کوزه و قرص  
کوفته  
لادنایه و دونه کوزه  
سنگ کوزه و قرص  
کوفته

۲ نایک بربر ز فیکر دارد فشفندہ سواد و سواد

رامتر و زرافه رسامه نقش رسامه رسامه

یا با آنکه در این کتاب  
در این کتاب

ع عشا عشا عطا عبا علا

طعام ببر غازقنقره  
موجود است و عامه  
آفكار و مبادی  
علمی و فلسفی

عَلَا عَلِي عَلِي عَلِي غَنَا غَنَا فَا

علاء علی ع عربا عرف وذا  
علاء علی ع عربا عرف وذا

فضلا فراق قضا فقال إقام ميا

علامة دینطه  
دریوینا  
بر روی کف و پیکر ارفه آتی  
از این کی رفتی  
کسی را دیده و نمی بیند

ماجر متجلی متحلی ماوا ماخولیا مبتلا

تاریخ فیروزہ  
بریل اور وراثت  
از استاد  
مطالعہ  
فیروزہ  
فیروزہ

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, mentioning "کتابخانه" (Library) and "تاریخ" (History).

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.





جنب جواب جیب ح جیب حساب

جواب در سوخته مرتب  
جیب در کوه بزرگ  
جیب در کوه و سینه  
حساب شمار

حَسَب خ خراب خضیب خطاب د دواب

حساب در سوخته مرتب  
خراب در کوه بزرگ  
خضیب در کوه و سینه  
خطاب در کوه و سینه  
دواب در کوه و سینه

رطب ر قاب ز زبیب زحیب

رطب در کوه و سینه  
قاب در کوه و سینه  
زبیب در کوه و سینه  
زحیب در کوه و سینه

سبب ش شباب شیب ص صاحب

سبب در کوه و سینه  
شباب در کوه و سینه  
شیب در کوه و سینه  
صاحب در کوه و سینه

صعب ص صواب صوب ض ضروب ط طالب

صعب در کوه و سینه  
صواب در کوه و سینه  
صوب در کوه و سینه  
ضروب در کوه و سینه  
طالب در کوه و سینه

طرب طلب طیب ع عتاب عجایب عجب

طرب در کوه و سینه  
طلب در کوه و سینه  
طیب در کوه و سینه  
عتاب در کوه و سینه  
عجایب در کوه و سینه  
عجب در کوه و سینه

عجیب عقب عندلیب عوایب عیب

عجیب در کوه و سینه  
عقب در کوه و سینه  
عندلیب در کوه و سینه  
عوایب در کوه و سینه  
عیب در کوه و سینه

عزب غ غالب غراب غولیب غریب

عزب در کوه و سینه  
غالب در کوه و سینه  
غراب در کوه و سینه  
غولیب در کوه و سینه  
غریب در کوه و سینه

غضب

طرب

عزب غ غالب غراب غولیب غریب

غَضَبٌ غِيبٌ قِ قُوبٌ قُصَابٌ قُصَبٌ

خشم گرفتن نویسنده تغییر کمتر فردی

قُصَبُ الْحَبِيبِ قُطِبٌ كَاتِبٌ كِتَابٌ

از جمع قبیله که در مدینه بود از اسامی که نویسنده بنشیند و نام

كُتِبَ كُتِبَ كُتِبَ كُتِبَ كُتِبَ كُتِبَ

نویسنده نوشتن نوشتن نوشتن نوشتن نوشتن نوشتن

مُحِبٌّ مُحِبٌّ مُحِبٌّ مُحِبٌّ مُحِبٌّ مُحِبٌّ

عاشقانه دوست داشتن دوست داشتن دوست داشتن دوست داشتن دوست داشتن دوست داشتن

مُتَعَبٌ مُتَعَبٌ مُتَعَبٌ مُتَعَبٌ مُتَعَبٌ مُتَعَبٌ

خسته کردن خسته کردن خسته کردن خسته کردن خسته کردن خسته کردن

مُتَوَجِّعٌ مُتَوَجِّعٌ مُتَوَجِّعٌ مُتَوَجِّعٌ مُتَوَجِّعٌ مُتَوَجِّعٌ

دردناک کردن دردناک کردن دردناک کردن دردناک کردن دردناک کردن دردناک کردن

مُغْلِبٌ مُغْلِبٌ مُغْلِبٌ مُغْلِبٌ مُغْلِبٌ مُغْلِبٌ

غلبه کردن غلبه کردن غلبه کردن غلبه کردن غلبه کردن غلبه کردن

مُكْتَبٌ مُكْتَبٌ مُكْتَبٌ مُكْتَبٌ مُكْتَبٌ مُكْتَبٌ

نویسنده نویسنده نویسنده نویسنده نویسنده نویسنده









حسرت حسنت حصت حضرت حقات  
دانشگاه فقهیه زکاتیه  
دانشگاه فقهیه  
نیکوکار  
در کار  
خوار

حقیقه حکایت حکمت حکومت  
درستی  
سخنانه کدنه  
سخنانه و گفتار و کردار  
سخنانه و دانش فایده  
مادرین

حلاوت حلقت حلیت حمایت حملت  
شیرین  
میل و لکن  
شانه روی  
تفاه و کرم  
بارگاه

حمیت خجرت حوالت حیات حیلته  
دشمن و پیر کرده  
نمای کلی  
رو برو کردن  
زندگانه  
چهره

خجالت خجلت خدمت خرابات خرقه  
نظر و در و شرح  
دیوانه  
چشم و بیابان

خرانت خسارت خست خشونت خصلت  
خوار گشتن  
زیان گشتن  
خسته  
خوشی و نیکو

خسومت خطت خفاجت خفت  
جنگ کرده  
ناگه خود نیاید  
ضمیمه از نور  
سبکی

خفیه خلاصت خلاقت خلعت خلعت  
نمان  
پاکیزه کرده و در  
خوار کرده  
تنی جام  
آفرینش

خلوت خیانت و داعیت دایرت درجات درجه  
 تنها تار است منع غیر از کار می شود در حق بر تبه

درکات دعوت دقیقه دلائل دوحه  
 بایه های خود را که یکبار خوانده می خواند با دیگر را نهفته در فقر بزرگ

دولت دیانت و ذات ذخیرت ذلت  
 به پروزی و دوست به ساری خداوند هستی که بنده خدا را خورنده

راحت راحت رایت رحلت رحمت  
 میاه کرد سانی بارود است با دیگر علی قف میوه ایلا که دوازده خنجر

رسالت رعایت رعیت رغبت رقت  
 به بیاض و لطف به شاکه که نه زکرمش و از کوه و لینه از پیوسته شکر شده

رقت روضت رهبانیت ریاست زکات  
 به نایف و دیار به غزالی تانه بر اندی در زینده سدری ۲

زکات زهرت زهرت زینبت زیادت  
 به کناه و ناله از بهر کلاه آواز و لطف و دهم از کوه کوه

زیارت زینت سابقه ساعت ساعت  
 به زیارت در شرف به پیش روی میانه برای سفاح و قیامت



سخاوت      سخرت      سوايت      سرعت      سطوت  
 افسوس و درشتی      افسوس و درشتی      افسوس و درشتی      افسوس و درشتی      افسوس و درشتی  
 سعادت      سفاخت      سفلت      سلامت      سلسلت  
 نیکو غمخیز      نیکو غمخیز      نیکو غمخیز      نیکو غمخیز      نیکو غمخیز

سلطنت      حاجت      سنت      سورت      سیاحت  
 بیگانه گداز      بیگانه گداز      بیگانه گداز      بیگانه گداز      بیگانه گداز  
 سیاحت      سیرت      شش      شات      شجاعت      شدت  
 انداز      انداز      انداز      انداز      انداز

شفاعت      شکایت      شحات      شنبعت      شوکت  
 کلاه گداز      کلاه گداز      کلاه گداز      کلاه گداز      کلاه گداز

شهرت      شهوت      صباحت      صحبت      صدقت  
 آرزو گداز      آرزو گداز      آرزو گداز      آرزو گداز      آرزو گداز  
 صدمت      صُرت      صفت      صفوت      صلابت  
 نیکو گداز      نیکو گداز      نیکو گداز      نیکو گداز      نیکو گداز

صلاحیت      صنعت      صورت      صوت      صیت  
 نیکو گداز      نیکو گداز      نیکو گداز      نیکو گداز      نیکو گداز

ضرورت ضلالت ضمت طاعت طاقت

نیجاری کواشی و جمع اوست از غیر فرماندهی توانا

طایقت طبیعت طریقت طلعت طعنت

کوه مهم سرگرمی و آگاهی و کفایت و طبعی که خوردن و عطا کردن و نهی مانده

طفولیت طلعت طهارت طیبات طینت

کودک و خردی و پاکیزگی و طهارت و عطر و بوی خوش و بوی خوش

ظرافت ظلمات عادت عاریت عافیه

زیاده و باریکی و عادت و عاریت و عافیه و عافیه و عافیه

عاقبت عبادت عبارت عبوت عداوت

سرانجام و رسیده و گفتار و گفتار و گفتار

عدت عربدت عرصات عرضت عزت

و عداوت و عداوت و عداوت و عداوت

عزالت عزیمت عشرت عصارت عصمت

عزالت و عزیمت و عشرت و عصارت و عصمت

عقوبت علت عمارت عمدت عنایت

عقوبت و علت و عمارت و عمدت و عنایت



عنکوت عهدت غ غایت غایت غرامت

بوشیقه المصابین

تاریله کوه

پایه کار

افزایدن و اجزای

غربت غرفت غصت غفلت غلت

غایب و غایبی و کنگ

بریده و کلوانه

ناوازه و ناسیاره

غنیمت غیبت غیرت ف فاجرت فاقت

آه و مانده و غول

غیر شده و ویرانی

سوزش و سوز

زده و تیار و

ویرانی

فایدت فحمت فقتت فقت فاست فراغت

سود و خوشی

روزی

سوزانده

جوانمندی

خوشی و کوه

کله افکنی

فرصة فحمت فصاحت فضلت فضیعت

منقطع

فراق و فراقه

دوره و زبانه

فردی

سوا کوه

فضیلت فطنت فکت فلافت فوت

افزودن و فیکو و دهن

و ریافتن و خردی

انزیر کوه

انزیر کوه باقون

میان و انزیر

و کله

قاعدة قافلت قامت قبات قحبت

بنیاد

کار باده

بالای مع

کوه

زبان و تیار

و قیاس

قدرت قراضت قریت قصیدت قلت

توانا و توانستن

بر کوه های زر

تقدیر

قصیده

سوز و سوزی

کوه

قاعته

قناعت قوت قوت قیامت قیمت که کافت

فلسفه شده / توانا و توانمند / طبع و علف و لطف / از بزرگو / کور و بازدارنده

کتابت کدورت کرامات کرامت کبراحت

نوشتر / کار و کلام / کار و کلام / کار و کلام / کار و کلام

کراهیت کربت کسوت کعبت کفارت کلاست

هستوار / لکه دار / پوشیده و جام / خانه رضا / کفارت که در دست / کفارت که در دست

کلت کیاست کیفیت ل لدغت لطافت لطیف

یکسخت / زیاده / کزیده و مار و کرم / طایفه شده و دیگ و کوزه / نیکو کاری

لعبت لعنت لغت لهجت م مواخذت مادت

بهره داری با او بازی / لاله که در خانه و سبزه / حال غم از زبان / کس را بکند که فرزند

مؤنت مباحثت مبالغت مبايعه مبيت

با کسی که کینه / با کسی که منافر / با کسی که میباید که / با کسی که میباید که

مبايعه مَثاب مجادلت مجالست مجانب

با کسی که کینه / با کسی که منافر / با کسی که میباید که / با کسی که میباید که

مجادرت مجاهدة محادث محاسبت محاورت

با کسی که کینه / با کسی که منافر / با کسی که میباید که / با کسی که میباید که



مَحَبَّتْ مَحَبَّتْ مَحَابَّتْ مَحَابِلَتْ مَحَابِلَتْ

دوستی دوستی از نایب و بخت و دفع از نایب  
با کسی از نایب و بخت و دفع از نایب

مداغبت مداغت مداومت مدتی مدرست

[illegible]

مذلت مذقت حراست حرافت حراقه

هواری      نکوش و زینهار      بیغ و راه      بیاف و ایاف      از کی زینده و کی

مرافقت مرتبت مرحمت مروت مروفت

توامی کھدہ      پائیگا۔ مہم و جہاں  
غریبہ      لہریاں دیکھو      لہریاں دیکھو      بلورہ

فراجت مزیّت مساحت مسئله

بازن کعبه اندک آفونده اسانه فراگرفته خواست

سكنت مشابهة مشاطت مشاورت مشاهدت

ویش و بیجا که نه بخونی منستر  
اه موی که بخت بیفتد  
با کسی که کلاه و کوفه  
کسی اویده و کسی

شَاهِرَةٌ مُشْعَلَةٌ مُشْغُولِيَةٌ مُشْغَلَةٌ مُشَقَّةٌ

بابت اولاد  
آنکے اور فرزند  
شغل گروہ  
وہ سوار یا اس کے د

شورت مشيت مصاحبة مصادرة مضارعت

تکلیف کرده  
فراست  
یار دوستی که  
یار و حوله  
گشتی کردم





جانت محقوت حملت مناجات منادمت

کسی از پیشی <sup>انکه او را دشمنی</sup> <sup>یکسانی</sup> <sup>از گفتن</sup> <sup>نمی گویند</sup>

منارعت مناسبت مناصحت مناظرت مناکت

با کسی که بگوید <sup>با کسی که بگوید</sup> <sup>با کسی که بگوید</sup> <sup>با کسی که بگوید</sup> <sup>با کسی که بگوید</sup>

به کسی که بگوید، به کسی که بگوید، به کسی که بگوید، به کسی که بگوید

منشات منفعت مواظبت موافقت

کسی که بگوید <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup>

موانست موت مودت مهابت منامیت

کسی که بگوید <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup>

نیات نبوت نخلت ندامت نزعت نبت

کسی که بگوید <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup>

نضیعت نطفت نعت نعت نعت نعت

کسی که بگوید <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup>

نفقت نکبت نوبت نیت واطت واقعت

کسی که بگوید <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup>

وحدت وحشت وعت ویت وصیت

کسی که بگوید <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup> <sup>کسی که بگوید</sup>

وطیفت











محمد حامد حماد حمود حميد حميد مساعد  
سنان طاهر دوقرقر دوقرقر دوقرقر دوقرقر دوقرقر

مستعد   مستفید   مسند   مضاد   مطرد

معانی معنی کار گفته اند  
معتقد و قرار دهنده  
معهود و فایده داران  
مقصد آستانه  
مقصود آستانه

مقود مکاید ملحد علم موجود موحّد  
افار . سوخا لان انده مینو کشفه منزه کشفه و دانده یک کوبه

مولود ممدن تقد وجود وحید ورد  
کوهک نوانه کوهک و کوهک زینده کوهک  
کوهک و کوهک زینده کوهک

۱. لَدِیْزِم مَّاخُود مستعود  
 بامرز اغوشانه کوسه  
 سانه وایانه کوسه

منفذ باب الرأف فصل الفايوار  
اثر اش  
ملاذ  
کندکار  
بنامکار

اجور اخبار اختصار  
مفوائد خبرها مختصر نویز  
اختیار ادب  
مکتوبه

استبصار





حریز <sup>برای بزم</sup> حضور <sup>فرا آید</sup> حقیر <sup>فرا آید</sup> خاطر <sup>فرا آید</sup> خبر <sup>فرا آید</sup> خطر <sup>فرا آید</sup>  
 خطیر <sup>فرا آید</sup> خمار <sup>فرا آید</sup> خمی <sup>فرا آید</sup> خیر <sup>فرا آید</sup> دار <sup>فرا آید</sup> دقت <sup>فرا آید</sup> دهر <sup>فرا آید</sup> دیار <sup>فرا آید</sup>  
 ذکر <sup>فرا آید</sup> زاجر <sup>فرا آید</sup> زایر <sup>فرا آید</sup> زحیر <sup>فرا آید</sup> سایر <sup>فرا آید</sup> بحر <sup>فرا آید</sup>

بحر <sup>فرا آید</sup> سیر <sup>فرا آید</sup> سیر <sup>فرا آید</sup> سیر <sup>فرا آید</sup> سیر <sup>فرا آید</sup> سیر <sup>فرا آید</sup>  
 شاکر <sup>فرا آید</sup> شکر <sup>فرا آید</sup> شکر <sup>فرا آید</sup> شکر <sup>فرا آید</sup> شکر <sup>فرا آید</sup> شکر <sup>فرا آید</sup>  
 ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup>  
 ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup>

ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup> ضحی <sup>فرا آید</sup>  
 ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup> ظفر <sup>فرا آید</sup>  
 غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup>  
 غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup>

غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup>  
 غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup>  
 غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup>  
 غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup> غار <sup>فرا آید</sup>

خو خفا فخر فکر قادر قاهر  
 نازیده کوفته و دروغی کوفته و کینه کوفته  
 کوفته و کینه کوفته کوفته و کینه کوفته

قدر قدار قفر قضا کافر کافر کافر  
 کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر  
 کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر

کبر کفر کفور کفور ماحضر مبدد  
 کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر  
 کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر کافر

مختر متخیر متغیر متکبر محشر محض  
 مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر  
 مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر

مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر  
 مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر  
 مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر مختر

مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور  
 مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور  
 مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور مشهور

معتبر معذور مغرور مفتقر مغر مغر مغر مغر  
 مغر مغر مغر مغر مغر مغر مغر مغر مغر  
 مغر مغر مغر مغر مغر مغر مغر مغر مغر



مقدار مکرر منابر منصور  
ارواح و لغات و آرایج  
قاریان  
لوی کماله  
سی باز کوفه ایست  
منبرها  
کوفه

منتظر منتظر منظور منکر منکر میسر  
کوش و صبح و آرزو  
لایق و غیر و نظار  
نکسته و صبح و شسته  
ندانه کاربرد  
نحوایست و ناگفته  
کوفه

ناصر ناصی ناظر ناظر نذر ناصی  
شایسته و صبح و آرزو  
قاری و صبح و آرزو  
افسانه و صبح و آرزو  
پاری و صبح و آرزو

نظر نفور نوادر نصر وافر و نیز وقار  
نکسته و صبح و آرزو  
بریده و آری و کفر  
جوی و زک  
نایم و صبح و آرزو

هجر هجر بیا بیا بیا بیا بیا بیا  
نیم روز و صبح و آرزو  
خود را از بوی نیک  
کوفه ایست  
کوفه ایست  
کوفه ایست

تمیز جوی جاز خج عاجز عجز عجز  
بد آگوه میانه  
ولایت و صبح و آرزو  
جاء و صبح و آرزو  
فرمانه و صبح و آرزو

عزیز غماز غمز متعجب حجاز حجاز معجز  
ارشد و صبح و آرزو  
بد کوفه  
عزیز و صبح و آرزو  
عزیز و صبح و آرزو

استیلا افلاس استیلا افلاس استیلا  
لایق و صبح و آرزو  
افلاس و صبح و آرزو  
افلاس و صبح و آرزو  
افلاس و صبح و آرزو





غواص ق قرص قیاس م خلاص منقص  
 اکتوبر یا فروردین  
 کلیدی  
 باشد از نایب  
 یا از سن  
 یا از کوه  
 یا از کوه  
 یا از کوه

نقص فی الفاضل ارض اعتراض اعراض بیاض  
کج کوفه و لم شده زمین در به یزید  
رو بگو ایمنه و به یزید

تعرض تعرض تقويض حوض حوض

[illegible][illegible]

قطر سماط ش شرب ضبط غلط قط

[illegible]

از این که در این کتاب  
از این که در این کتاب  
از این که در این کتاب

حفظ و اعظ و عذاب العين ارتفاع  
اطلاع اطماع امتناع انواع ببيع بقاء بيع  
تابع تصديق تصنع تطوع تتع  
تواضع توديع توقع جمع جميع دفع  
رفع زرع بيع منع نزع طبع طمع  
شع شفع شفع شفع شفع  
طوع قانع قطع قلاع لامع مانع  
متع متع متع متع متع  
مجمع مجمع مجمع مجمع مجمع



سطوح  
بسط

مرتفع مرتفع مزروع مستقع مطاع مطبيع  
مرتفع مرتفع مزروع مستقع مطاع مطبيع  
مرتفع مرتفع مزروع مستقع مطاع مطبيع

مطلع مطيع متع متع منافع منيع منيع  
مطلع مطيع متع متع منافع منيع منيع  
مطلع مطيع متع متع منافع منيع منيع

منقطع منيع موضوع نافع نافع نفع نفع  
منقطع منيع موضوع نافع نافع نفع نفع  
منقطع منيع موضوع نافع نافع نفع نفع

وداع دلع دلع دلع دلع دلع دلع  
وداع دلع دلع دلع دلع دلع دلع  
وداع دلع دلع دلع دلع دلع دلع

بليغ فارغ فراغ باق اسراف اطراف اعترا  
بليغ فارغ فراغ باق اسراف اطراف اعترا  
بليغ فارغ فراغ باق اسراف اطراف اعترا

اعراف انصاف اوصاف تاسف تاسف تاسف  
اعراف انصاف اوصاف تاسف تاسف تاسف  
اعراف انصاف اوصاف تاسف تاسف تاسف

تشریف تصرف تضيف تكلف تطلق  
تشریف تصرف تضيف تكلف تطلق  
تشریف تصرف تضيف تكلف تطلق

توقف حريف حيف حيف حيف حيف حيف  
توقف حريف حيف حيف حيف حيف حيف  
توقف حريف حيف حيف حيف حيف حيف





کلمه است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است

کلمه است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است

کلمه است که در این کتاب  
در این کتاب آمده است

احق اخلاق از حق از حق

مگر فدا و بار دار که  
فدا و بار دار که

استحقاق اعتقاد اخلاق ادراک باقی بر حق

از ادراک و ادراک  
از ادراک و ادراک

تحقیق تصدیق تعلیق تقاضای تعلق خلق

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

توفیق جوش حاذق حق حقوق خلق

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

خلق خلاق دلق دلق دلق دلق دلق

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

دقیق رقیق رونق زرق زرق زرق

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

سابق سوابق شقیق شهادت صادق صادق

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

صدق صدیق صندوق طبق طریق طلاق

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

عاشی عاشی عاشی عاشی عاشی

در این کتاب آمده است  
در این کتاب آمده است

عاشق عرق عشاق عشق عرق غریق  
 محرق و سوزانده فوری عاشقانه سوخته و سوزانده بخت و بختی

فایق فایق فراق فریق فریق فسق  
 بزرگوار و برتر از همه منافق و کینه دار جدا کردن جدا کردن از خانه و بیرون رفتن

تحقیق  
 و بررسی

فسوق لا لایق م متعلق متفق حرافق مستغرق  
 سزاوار و جملگی موافق و موافقتی موافق و موافقتی موافق و موافقتی

مشتاق مشفق مطابق معشوق منطق  
 آرزو مند و آرزو مند با سازگار و سازگار سخن و سخن

موافق نطق نفاق واثق ورق دقق  
 موافقت و موافقت نفاق و نفاق واثق و واثق ورق و ورق دقق و دقق

ادراك ادراك ادراك ادراك ادراك  
 ادراك و ادراك ادراك و ادراك ادراك و ادراك ادراك و ادراك

تدارك ترك تماك تمالك دارالمالك ريك  
 تدارك و تدارك ترك و ترك تماك و تماك تمالك و تمالك دارالمالك و دارالمالك ريك و ريك

سالك سالك سالك سالك سالك  
 سالك و سالك سالك و سالك سالك و سالك سالك و سالك



مَلَكٌ

حَكْ مَسْكُ مَلَكٌ مَلَكٌ مَلُوكٌ حَمَالِكٌ حَمِكٌ

بیشتر فکر و اندیشه  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

مَلُوكٌ هَلَاكٌ بَابُ هَلَاكٍ هَلَاكٌ هَلَاكٌ هَلَاكٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

اَحْوَالٌ اَحْطَالٌ اَحْوَالٌ اَحْوَالٌ اَحْوَالٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

اَعْتَدَالٌ اَعْدَلُ اَعْمَالٌ اَقْبَالٌ اَقْلُ اَمَالٌ اَمْثَالٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

اَجْمَلٌ اَوَّلٌ اَهْلٌ اَجْمَلٌ اَوَّلٌ اَهْلٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

بَذَلٌ بَطَالٌ بَطْلٌ بَقَالٌ تَابِلٌ ثَابِلٌ تَبْدِيلٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

تَحْصِيلٌ تَحْمِلٌ تَطَاوُلٌ تَعْمِلٌ تَعْطِيلٌ تَكْسِيلٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

تَنَزُّلٌ تَوَكُّلٌ جَاهِلٌ جَبَلٌ جَبَلٌ

بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر  
بیشتر اندیشه و فکر

جَدَالٌ

جدال جلال جل جمال جبال  
فکر کوفه غنای کوفه ط  
بزرگوار شده بزرگوار شده  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار

جبل جبول حاصل حال حصول جلال جمال  
ناوانه و ناوانه ناوانه  
اگر بماند ستراید حال لغز و نه لغز  
شایسته و شایسته شایسته

حل حنظل خجل خصال خلل خیال دجال  
در غنای و در غنای و در غنای  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
در غنای و در غنای و در غنای

دخل دخول دلیل ذل ذلیل ذوالجلال  
در اندر آمده در اندر آمده  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
در اندر آمده در اندر آمده

رحیل رسول سبیل سبیل سبیل  
بود و بود بود  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار

سبیل سبیل سبیل سبیل  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار

شمال صیقل طفل ظ ظ ظ ظ  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار

عدل عدول عدیل عسل عقل عمل عیال  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار

فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار  
فوق و غیر شده فوینکوار و فوینکوار



غافل فاضل فصل فضائل فضل فضول  
*کوله و نه لز* *افزودن و بیاض* *افزودن و بیاض* *افزودن و بیاض* *افزودن و بیاض*

فعل قائل قائل قال قبل قبول قتال قتال  
*کروه* *لا یکنی* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

قتل قول کل کمال لا حول ما تقول مال  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

ما موم مبدل مترسل متوکل متحمل مثال  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

مجال محال محافل مجمل محمل مستعمل  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

مشتغل مشغول معزول معطل معقول مقال  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

مقبل ملال ملول منال منزل موكل  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

محمل میل نازل نخل نزل نسل نقل  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*

و بال  
*کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته* *کشته*





ذمیم رحیم خائن کوهیانه  
رحیم خائفه  
رحیم خائفه  
رحیم خائفه  
رحیم خائفه

صوم ص صم ض ضیغط طعام طعم طلم  
صوم ص صم ض ضیغط طعام طعم طلم  
صوم ص صم ض ضیغط طعام طعم طلم  
صوم ص صم ض ضیغط طعام طعم طلم

ظالم ظالم ظالم ظالم  
ظالم ظالم ظالم ظالم  
ظالم ظالم ظالم ظالم  
ظالم ظالم ظالم ظالم

علم علم علم علم  
علم علم علم علم  
علم علم علم علم  
علم علم علم علم

غم غم غم غم  
غم غم غم غم  
غم غم غم غم  
غم غم غم غم

قوم قوم قوم قوم  
قوم قوم قوم قوم  
قوم قوم قوم قوم  
قوم قوم قوم قوم

لازم لازم لازم لازم  
لازم لازم لازم لازم  
لازم لازم لازم لازم  
لازم لازم لازم لازم

متقدم متقدم متقدم متقدم  
متقدم متقدم متقدم متقدم  
متقدم متقدم متقدم متقدم  
متقدم متقدم متقدم متقدم

[illegible]



نفس کا رشتہ و گاہ

پہر گزشتہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

الوان آمان امتحان امکان انسان

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

ایمان ایمین باطن بلدان بوقلون بین

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

تلون تخمین تکین تغاین تکلان تلون

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

جریان جون حریان حزن حسی حسی

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

حیوان حیوان خیرات خلان دقایق

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

ریحان زمان ساکن بجان مکان

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ  
نفس کا رشتہ و گاہ

چند روز که از او جدا شدم  
و غم و اندوه مرا فراگرفت  
و من در غم و اندوه  
و غم و اندوه مرا فراگرفت

سلطان سمن شیاطین شیطان صحن ضو

[illegible]

**ظن ع** عن عثمان عصفوان عين غراب اللين  
اوله هو اند اوله  
**غضبان ف** فن قزاق فراين قضبان السا  
فراين قزاق فراين قضبان السا

ممكن متقين محزون مجنون  
محبون مضمون معتمدين ممكنين

[illegible]

مقرون مكان ملعون مبنون مزنون ميمون  
يملكه بيوت دفتكر  
واصله بزرگوارگاه  
مسرحه

دروازه دولت و دروازه عباسیه  
در بهمن ماه در روز شنبه  
کوفه کوه دانه کوفه

در بهمن ماه در روز شنبه  
کوفه کوه دانه کوفه

در بهمن ماه در روز شنبه  
کوفه کوه دانه کوفه



نقصان و وزن ی یقین یمن یمن یا بلبل

کمره دستار سخی و باره وین  
جانبین و سحر و سحر وین  
افواج جاء و رفیق فواکه کره کریمه مشارالیه  
روسی و سحرهای مجرب و کردی و سحر وین

معتقد علیه مکروه مواجهه مواجهه وجه یا بلبل  
عضو عفو علو  
اضحی اعتراف ایادی

تمت تعدی تقوی  
تجلی تخاشی  
خامی حاشی

خامی حاشی  
دعوی راضی  
ساقی

دعوی راضی  
ساقی  
ساقی

بسم الله الرحمن الرحیم

فلی شانی صخر جفی ط طایعی عاصی  
 فلی شانی صخر جفی ط طایعی عاصی  
 فلی شانی صخر جفی ط طایعی عاصی

علوی غنی ق قاضی قوی ف فتوی  
 علوی غنی ق قاضی قوی ف فتوی  
 علوی غنی ق قاضی قوی ف فتوی

کافی کرمی لالی م ماضی مبدی مدی  
 کافی کرمی لالی م ماضی مبدی مدی  
 کافی کرمی لالی م ماضی مبدی مدی

کی مستوی معاصی معنی منعی  
 کی مستوی معاصی معنی منعی  
 کی مستوی معاصی معنی منعی

مناهی منتهی منقضي نامی  
 مناهی منتهی منقضي نامی  
 مناهی منتهی منقضي نامی

نضایی نفی نواهی نفی وادی وافی  
 نضایی نفی نواهی نفی وادی وافی  
 نضایی نفی نواهی نفی وادی وافی

هادی هدی هخی  
 هادی هدی هخی  
 هادی هدی هخی

یار و فخر  
 یار و فخر  
 یار و فخر



Penze 0.4 -

MAGY AKADEMIA  
KÖNYVTÁRA

A.O. 225-19



Perzsa 0.4.

Digitized by the Library and Information  
Centre of the Hungarian Academy of  
Sciences

